



تجارت با نام بلند

حافظ

علی اصغر معززی

تجارت با نام بلند حافظ

تجارت با نام بلند حافظ

از :

علی اصغر همزی

تجارت با نام بلند حافظ

علی اصغر معرزی

- چاپ اول ● تیراژ ۳۰۰۰ نسخه ● حروفچینی و صفحه‌آرایی خوارزمی گرگان
- لیتوگرافی قاسملو ● چاپ حیدری ● ضحافی گوهر

۱۳۷۶

انتشارات اشکان

صندوق پستی: ۷۳۳-۱۳۱۴۵ تلفن: ۶۲۱۱۲۱۹

شابک ۹۶۴-۹۰۰۴۸-۲۰۳-۲ ISBN 964-90048-2-3

فهرست

۱. صورت حال این کتابچه ۱
۲. حافظ تشریح ۳۶
۳. نقشی از حافظ ۵۱
۴. ذهن و زبان حافظ ۵۶
۵. حافظ‌نامه ۶۴
۶. چارده روایت ۶۹

درآمدی بسیار کوتاه

نفرت روشن بینان با معرفت از تجارت با نام بلند حافظ با
آزردگی جمعی از ناشران امین و با مروت از دنباله دار
شدن این داد و ستد باعث شد که کتابچه ای بی پرده و
زبان دار با عنوان تجارت با نام بلند حافظ بنویسم .
چون به گفته قداما « باب فیض هیچ وقت مسدود
نیست » اگر به حمایت اهل تمیز و روشن بینان خاصه
معیار تمیز حق از باطل امیدوار نبودم این کتابچه را
نمی نوشتم .

علی اصغر معززی

صورت حال این کتابچه

« تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن »

حافظ

« به کسانی که لیاقت انجام کاری را ندارند و به آن کار محکم

چسبیده اند رحم نکنید » پل والری شاعر فرانسوی

از خصلت‌های ناستوده پیشینیان یکی دانش
سازيست که از سر هواپرستی و خویشتن ستایی از
پدیده‌های بی پیرایه دانشی نیازمند تفسیر می ساختند و
گرفتاری‌های پیچیده می آفریدند ، منباب مثال معارفی
که به نام عرفان با نام رأی خردمندان و بیداردلان نام
نفایس یافته از دانش‌های ساخته‌ایست که بسا با نثر
روان صوفیان همه کس بدان می گردید و نیازی به
مدرس علامه نداشت اما خویشتن ستایان با پریشان
گویی سبب شدند که خواستاران معارف عرفانی با مدرسه و
مدرس و از دست هشتن اوقات شریف به جای دستیابی به
روشنایی به سردرگمی دچار بگردند و در تاریکی بیفتند .

در این اواخر به پیروی از این خصلت ناستوده
گروهی بسیار معدود به نام عاشقان حافظ دانشی بنام

حافظ شناسی ساختند و حافظ شناسی و حافظ شناس محترم را باب روز کردند و تجارت قبیحی را با نام بلند حافظ رایج کردند که به سعی باطل کشید و به گفته مرحوم علامه قزوینی به مضحک‌ترین مضحکات عرض اندام کرد چون در زبان فارسی عاشقی را که با عرضه معشوقش به مشتری کاسبی می‌کند با نامی صدا می‌زنند که حیا مانع است از آن نام حرفی بزنم.

بی‌گفت و گو کتاب دوستان التفات دارند که نوشته‌های معقول و با معنایی درباره حافظ داریم که مصنفان بلند همت به دور از اندیشه‌های ناخوش حاصل پاکیزه کارشان را به بازار کتاب فرستادند. از جمله آن کتابها این چند کتاب را نام می‌برم.

۱. بحث در آثار و احوال و افکار حافظ از مرحوم دکتر قاسم غنی
۲. فرهنگ واژه‌نمای حافظ از دکتر مهین دخت خانم صدیقیان
۳. مقدمه‌ای بر تدوین غزل‌های حافظ از دکتر سلیم نیساری
۴. دیوان حافظ به کوشش دکتر خطیب رهبر از این لحاظ که معانی لغت‌ها را در دامن صفحه‌ها نوشته و اوزان عروضی غزل‌ها را هم آورده.

کدام پدر سوخته از این گونه نوشته‌ها مذمت کرده و نیکویی نگفته؟

برویم بر سر کتابچه. بنده نویسنده این کتابچه یک کتاب جمع کن و کتاب خوانم نه یک محقق پُر افاده و پرمدعا و این کتابچه را بنا به حقی که یک کتاب جمع کن و کتاب خوان دارد نوشته‌ام و پیش از آغاز مطلب می‌نویسم که شیوه‌ام در نگارش کوتاه نویسی و گریختن از زایدنویسی و تعبیرات فرنگی و عناصر خارجی است تا مطلب پاکیزه بیان بشود و در روزگار ما که خوانندگان اوقات شمرده دارند خسته دل نگردند و به این نیز واقفم که کوتاه نویسی و پاک نگاه داشتن نثر از تعبیرات فرنگی را نثر خام می‌نامند و به عبارات مضطرب ریسمانی که معجونی است از زاید نویسی و لغت تراشی و تعبیرات فرنگی نثر پخته می‌گویند.

چون حرف، حرف می‌آورد بی لطف نیست بنویسم که نثر پخته اجنبی زاده‌ایست با استخوان‌بندی زبان فرانسه و پزهای بچگانه که با چند بار خواندن هم در ذهن نمی‌نشیند و ذهن آن را قی می‌کند.

دردسرتان ندهم و بگویم این نثر را کسانی می‌نویسند که به گفته مرحوم ایرج میرزا به «اسهال قلم و یبوست فکر» مبتلایند.

با این تفصیل بنده نه مردش هستم که نثر پخته بنویسم و نه بلام که نثر پخته بنویسم اینست نثر خام که دفتر را با آن نوشته‌ام. اضافه بکنم که مرحوم دکتر پرویز خانلری درباره نثر متداول گفته است «در قسمت نثر بنده کمتر محتاج به توضیح هستم چون نثر جدید را ما از خارج گرفته‌ایم»^۱.

بازگردیم به تجارت قبیح علیه ما علیه.

در هنگامه این تجارت قبیح روشن بینان کشور ما با علم به اینکه مراد از این بیهوده جویی‌ها از یکسو انتظارهای رویایی و از سوی دیگر تجارتست به جای افسار زدن به این اضغاث و احلام و داد و ستدهای نجس آیه یأس می‌خوانند و به لُندَلُند بسنده می‌کنند. خاموش نشستن روشن بینان توجیه پذیر است اما هم‌داستانی یکی دو مجله از دلّالان بازار وهم و خیال را با دانش‌سازان سوداگر چگونه توجیه بکنیم که باد به بوق آقایان می‌کنند و جگرک به تنورشان می‌چسبانند.^۲

درباره چاپ نوشته‌ها در روزنامه‌ها و مجله‌ها مرحوم استاد نصراله فلسفی می‌گفت:

۱ - نخستین کنگره نویسندگان ایرانی در تیرماه ۱۳۲۵ صفحه ۱۸۵
 ۲ - از مجله‌ای که داستان هژدمبیل طوبی و معنای شب و داستان متعفن زنان بدون مردان را ستایش می‌کند چه توقعی؟

«اگر بالای نوشته جفنگی بنویسند به قلم دکتر استاد دانشگاه روزنامه‌ها و مجله‌های تهران ناخوانده آنرا چاپ می‌کنند.

و باز آن مرحوم به مناسبتی به بنده گفته بود به آقایان ادبا زیاد خوش گمان نباشید تا داستان روباه و طبل تکرار نشود.^۱

آن مرحوم با شوخ طبعی خاص خودش چنین می‌گفت و در آن سالها صادق بود و به عیان می‌بینم هنوز صادق است و به احتمالی در آینده هم صادق خواهد بود.

در تأیید گفته‌های آن مرحوم از نوشته‌های بسیار در این زمینه به یک گفتار از شماره ۲ سال ششم اردیبهشت ماه سال ۶۸ یکی از مجله‌ها نگاه می‌کنیم که برای توضیح این بیت حافظ چهار صفحه مجله را ضایع کرده اینست آن بیت:

گر به نزهت گه ارواح برد بوی تو باد

عقل و جان گوهر هستی به نثار افشانند

نام گفتار «نزهت گه ارواح» است و صفحه‌های ۳۸، ۳۹، ۴۰ و ۴۱ را با نظرهای بی‌ربط هوس دوستان خاصه نویسنده این گفتار به هدر داده و با چاپ توضیح دکتر

خطیب رهبر که مفهوم بیت را شیر فهم کرده از ماچ و بوس با هوس دست نکشیده خشت مالی ها را با کیفیت مکروهی نقل کرده است و پای متافیزیک ارسطو و فلسفه اسپینوزا و عقل و عقول عشره و عقل عملی و عقل نظری را به میان کشیده !!!

این یادآوری بجاست که این مجله مدخل این مجله را با شرح حال یا مصاحبه با انسان هایی پاکیزه خو و با کمال همچون مرحوم مدرس علیه الرحمه و سید محمد علی جمالزاده و مرحوم دکتر غلام حسین مصاحب و دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی و دکتر محمد اسماعیل رضوانی * و دکتر عبدالحسین نوایی و دکتر علی محمد کاردان و امثال اینان تابش دلفریب می داد و بعد خواننده را در داخل مجله به قبرستانی تاریک هل می داد و در آن قبرستان تاریک با دوغ عرب ^۲ پذیرایی می کرد.

مرحوم دکتر غلام حسین یوسفی گلستان سعدی را با معانی لغات و توضیحات و نسخه بدل ها با چاپی

۱ - در هنگامی که این کتاب چاپ می شد دکتر محمد اسماعیل رضوانی نیز روی درنقاب خاک کشیده بود. ناشر

۲ - دوغ عرب ارزان ترین نوشابه توپخانه تهران بود و پذیرایی با دوغ عرب در اصطلاح متداول آن زمان کنایه از پذیرایی کم خرج و فکسنی بود.

دل‌انگیز به بازار کتاب فرستاد اگر آن مرحوم مهمل نویس و پندارپاش بود چه می‌شد که باورهای اراسم و پستالوزی و ژان ژاک روسو و جان دیویی را در گلستان بیابد و از سعدی دانشمندی آگاه به اصول تعلیم و تربیت تحویل ما بدهد.

در گرماگرم روی نمودن جوانان به دانستنی‌های سودمند و با نیازی که به صنعت و فن داریم جوانان را که شوق خفته دانش در آنان بیدار شده به دانش‌نوساز حافظ‌شناسی دعوت می‌کنند و پند کتاب حاجی بابای اصفهانی را که از زبان قبله عالم به ملک الشعراء درگاه نقل کرده آویزه گوش‌شان می‌کنند قبله عالم به ملک الشعراء درگاه فرموده بود «**تو شعر بیاف قماش را فرنگان می‌یافند.**» دماغ ما معیوب نیست بی سببی در پی شناختن چیزی باشیم مگر حافظ ناشناخته بود که به قصد شناختنش کتاب می‌سازند شناخته‌تر از سعدی و حافظ و فردوسی و مولانا ما شاعری نداریم حافظ‌شناسان محترم به ما کتاب جمع‌کن‌ها و کتاب خوان‌ها پاسخ بدهند در این پژوهش‌های لغو چه سودهایی است و چرا از این سودها نام نمی‌برند؟ اگر نیت‌شان بالا بردن آگاهی‌های ادبی و دستیابی به

ظرافت‌های هنریست چرا نمی‌گویند غرض ما بهره‌رسانی به زبان و فرهنگ است ما می‌پرسیم بنا به چه معیاری این بیهوده‌جویی‌ها به زبان و فرهنگ ما بهره می‌رساند از نظر دستور زبان فارسی، از نظر غنای زبان فارسی، از نظر شیوهٔ حافظ در بیان مقاصدش خاصه از نظر شکل و محتوای بیانش از نظر نوآوری‌هایش؟ اگر منظور از حافظ‌شناسی این حرف‌هاست این یک چیز است اما چرا از این مقوله‌ها صحبت نمی‌شود.

واضح است که صحبت از این مباحث به دانش ادبی به صورت واقعی آن نیاز دارد و حافظ‌شناسان محترم چون از اسلوب تحقیق به صورت سالم و مطالعه و ممارست در مکاتب ادبی بی‌بهره‌اند حافظ‌شناسی را منحصر کرده‌اند به جست و جوی اینکه حافظ شراب می‌نوشیده یا نمی‌نوشیده؛ منکر احکام بوده یا نبوده؛ معشوقه داشته یا نداشته؛ اگر معشوقه داشته معشوقه‌اش نر بوده یا ماده و این معشوقه ترک بوده یا فارس؛ میل به گناه داشته یا نداشته در ایهام اعجاز کرده یا نکرده؛ از قرآن سود برده یا نبرده، تفسیر قرآن می‌دانسته؛ یا نمی‌دانسته؛ صوفی بوده یا نه؛ عارف بوده یا نه؛ اگر صوفی بوده از فرقهٔ ملامتی بوده یا از

فرقه خاکسار؛ از کدام شاعر استقبال کرده؛ از کدام شاعر تضمین کرده؛ به اقتضای کدام شاعر رفته؛ صنایع بدیعی و بلاغی را درست به کار برده یا نبرده و مانند اینها.

همه این کوشش‌ها را کرده‌اند بی آنکه به رمز و راز سحر کلام حافظ پی ببرند بی آنکه به لذت غزل‌هایش و تعلق خاطر ایرانیان به این غزل‌ها برسند.

یافتن این رمز و رازها دانش می‌خواهد و آن‌جا که پای دانش به میان می‌آید پای حافظ شناسان محترم لنگ است و چون از این سنخ دانستنی‌ها بی‌بهره‌اند آسان‌ترین راه را یافته‌اند راهی که پیمودنش احتیاجی به دانش ندارد این راه نشخوار کار دیگران است با تردستی در پرده‌پوشی این نشخوار با کتاب‌سازی با تبلیغ در رادیو و تلویزیون و مجله‌های علمدار دانش‌نوساز حافظ‌شناسی و مبلغانی از دوستان و شاگردان قدیم و جدید.

به ظاهر حافظ شناسان محترم معتقدند که دو حافظ داریم یکی بدلی که در طول قرون بنا به ضعف دریافتی که ایرانیان از این مسایل داشتند غزل‌ها را وارونه می‌فهمیدند و یکی واقعی که آنان در شناساندنش تلاش می‌کنند و به این سبب بسان یک پروفیسور

آناتومی حافظ را لَت و پار کردند حاصل این لَت و پار کردن چه شد؟ ایرانیان برای حافظ معشوقه‌ای بنام شاخ نبات می‌شناختند و غزل‌ها را محصول عشق حافظ به شاخ نبات می‌دانستند و به هنگام فال گرفتن حافظ را به سِرِ شاخ نبات قسم می‌دادند چون بر این باور بودند که شاخ نبات مخاطب حافظ در غزلهاست حافظ شناسان در کند و کاو شناساندن حافظ واقعی در ضمن کالبد شکافی غزلها پاره‌ای از غزل‌ها را خطاب به سلاطین و نوکران دانستند و مخاطب پاره‌ای از غزل‌ها سلاطین و نوکران‌شان شدند آن هم چرت و پرت‌های آل مظفر. حاصل کار حافظ شناسان محترم در این کالبد شکافی کم شدن گیرایی غزل‌ها شد چرا دور برویم خود بنده چون تاریخ عصر حافظ تألیف مرحوم دکتر قاسم غنی را خواندم و آگاه شدم که ممدوح حافظ در بعضی از غزل‌ها جانوران آل مظفرند از لذتی که از غزل‌ها می‌بردم به حد محسوس کاسته شد چون آل مظفر را از تاریخ روضة الصفا می‌شناختم. جدای از آنچه نوشتم حافظ شناسان محترم به چه داعیه‌ای فارسی رسا و بی‌پیرایه حافظ را طلسم ناگشودنی دانستند و از دیوانش معادلات دیفرانسیل ساختند که با معلّم و

مدرس دریافت اشعارش میسر باشد و در این زمینه
آنقدر شورش را در آوردند که مجله آینده به ریش‌شان
خندید و حافظ بس اعلام کرد. مگر مشاعر حافظ
معیوب بود که لاطائلات بگوید و شیرازی‌ها دستش
بیندازند؟

داوری‌های ناسودمند که این بیت نقص دارد و این
حرف نباید با آن حرف قافیه بشود و این جا تنافر حروف
پیدا شده و آنجا از سنایی متأثر بوده و آن جا به استقبال
اوحدی مراغه‌ای رفته و از سلمان ساوجی و عماد فقیه
و کمال خجندی ذوق‌گدایی کرده به چه درد ملت ما و
کشور ما می‌خورد و جز فاصله گرفتن از فهم و خرد به
این بیهوده‌جویی جز داوری مستبدانه نامی نمی‌توان
نهاد. و ا مصیبتا!! از حافظ رشید و طواط ساختند که با
صنایع بدیعی شعر می‌گفته حتی چند تا از اینان این در
و آن در زدند که از حافظ شیرازی ملّازعفران نقره‌آبادی
بسازند که عبدصالح بوده و شراب نمی‌نوشیده و چون
صوت خوش داشته در ختم مرده‌ها خوش خوانی
می‌کرده و مزد می‌گرفته. آقایان اعتنا ندارند که اگر
شراب نمی‌نوشیده این اَدِرْ کَأْساً و ناولها که در آغاز
دیوانش است و صحبت از قدح است قدح از چه پُر

بوده ؟ اینان که بی مأخذ می نویسند بنویسند قدح از شربت به لیمو پر بوده !!

در این چه سودیست که تلاش بکنیم مسلم بشود حافظ شراب نمی نوشیده ، با چه معیاری می توانیم این را ثابت بکنیم مگر این از مباحث جبر و هندسه است که با موازین علمی ریاضی آن را ثابت بکنیم و اصولاً چه ضرورتی دارد با اثبات اینکه حافظ شراب نمی نوشیده نه بازده گندم ده برابر می شود و نه کویرهای ایران سرسبز و پردرخت . حافظ از مقدّسات دینی ما نیست که تهمت شراب خواری به او زده باشند و ما برای محو این تهمت به دردسر بیفتیم و در کتب قدما تفحص بکنیم که شراب می نوشیده یا نمی نوشیده شراب نوشیدنش چه صدمه ای به مذهب ما و کشور ما می زند ؟ بوعلی سینا در کتاب دانش نامه علایی نوشته است چون می خواستم راحت بخوابم شب ها شراب می نوشیدم شراب نوشیدن حافظ با شراب نوشیدن بوعلی به در . بر سبیل تصادف با قُرت و غُرابی از هم مشربان حافظ شناسان محترم ملاقات کردم و پرسیدم حافظ غزل هایش را برای خاکیان گفته یا برای افلاکیان پاسخ داد بحث از خاکیان و افلاکیان نیست و کوشش حافظ

شناسان محترم شناختن و شناساندن حافظ واقعی است چون شناختش در طی قرون شناختی بدلی بود و ما تا به رمز و راز اتصال خواجه به عالم غیب دست نیابیم شناختش از محالاتست و حافظ شناسان هنوز در اول راهند گفتم شما معتقدید که حافظ به عالم غیب اتصال داشته و بنده معتقدم به چشمان سیاه دختران شیراز اتصال داشته شما برای ادعای تان دلیلی ندارید اما بنده دلیل دارم و دلیل این بیت حافظ است که گفته :

مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شد

قضای آسمانست و این و دیگرگون نخواهد شد

قُرت و غراب که با حافظ شناسان محترم زیاد می نشینند و از خیال تراشی های آنان چیزکی به خاطر سپرده گفت چشم در این جا نماد است . گفتم معلوم شد شما به این باورید که شناخت ما از حافظ یک شناخت بدلی است و به این ملاحظات دوباره شناختش ضروریست به اضافه که شما معتقدید ما باید فلسفه و عرفان و منطق و صناعات بدیعی و بلاغی و عروض و قافیه را در خدمت حافظ شناسان محترم بخوانیم تا غزل هایش را بفهمیم مگر دیوان حافظ معادلات دیفرانسیل است که با مرارت باید آموخت ؟ اگر ما غزل های حافظ را

نمی فهمیم چرا از این غزل‌ها لذت می‌بریم ؟
 در پاسخ گفت این لذت از لذات صغیره است و حافظ
 شناسان می‌کوشند ما را به لذات کبیره برسانند گفتم
 بنده معتقدم لذتی را که ما از غزل‌های حافظ می‌بریم از
 لذات کبیره است نه از لذات صغیره برهان شما چیست ؟
 با پرویی گفت برهان از محصولات مغز است و حافظ
 شناسی از محصولات دل ؛ دل را با برهان چکار ؟ تماشا
 کنید از کار افتادن خرد و تباهی فهم را !!!

قلقلک دادن حافظ به حدّی رسیده که جایز است
 بگوییم و امظلوما !! و امظلوما !! چند جلد کتاب پر ورق
 در قطع کُنده‌های بریده هیزم بنام **حافظ خراباتی و حافظ**
عارف، به بازار کتاب آمد که انبانی است مملو از خرافات
 و بی‌ربط نویسی این‌ها را کی نوشته ؟ از این کنده‌های
 هیزم بسیار کوکم و حیقم می‌آید بنویسم این‌ها را کی
 نوشته فقط می‌نویسم مسلمان نشنود کافر مبیناد !!!

از بدی تحقیق در کار حافظ و قلقلک دادن این مظلوم
 یکی اینست که از موضوع جدا می‌شوند و قسمت
 اعظم یک کتاب پرورق ربطی به هنر حافظ ندارد و
 مباحثی گوناگون از عرفان و فلسفه و منطق و معانی
 بیان و بدیع و عروض و قافیه مطرح می‌شود و از

نظریه‌هایی صحبت می‌شود که در عصر حافظ مطرح نبوده.

حافظ شناسان محترم نوعی داوری لغو را نیز باب کرده‌اند و آن اینکه چون حافظ از قرآن نام برده می‌گویند مفسر قرآن بوده و چون از زهره و مشتری نام برده می‌گویند ستاره‌شناس بوده و چون از فلسفه نام برده می‌گویند فیلسوف بوده و چون از عرفان نام برده می‌گویند عارف بوده.

این اصرار چه معنی دارد که حافظ معانی و بیان و فلسفه می‌دانسته بهره‌مندی حافظ از این دانستنی‌ها چه پیوستگی به هنر شاعری او دارد مکتب دارهای قدیم می‌گفتند:

شاعری طبع روان می‌خواهد

نه معانی نه بیان می‌خواهد.

حافظ شناسان محترم در حد یک مکتب‌دار معرفت ندارند؟ مگر این بیت از غزل‌های حافظ را نخوانده‌اند که گفته:

حسد چه می‌بری ای بست نظم بر حافظ

قبول خاطر و لطف سخن خداداد است.

اگر لطف سخن خداداد است معانی و بیان و بدیع و

عروض و قافیه چه غلطی می تواند بکند مگر امرالقیس و دیگر شعرای معلّقات سبع عروض و قافیه و معانی و بیان و بدیع خوانده بودند از چه رو یافتن صنایع بدیعی و بلاغی مطّول نفتازانی را در دیوان حافظ از سرافرازی هایش می دانند ؟

اگر معانی و بیاق و بدیع ظرافت و گیرایی شعر را بالا می برد چرا اشعار مرحوم ادیب نیشابوری که می گویند به کرات مطّول تفتازانی را در مشهد درس گفته مثل شوربای ناخوش ها بی مزه است و چرا رشید و طواط مصنّف کتاب حقائق السّحر در علم بدیع که شاعر بوده خود را دبیر می خواند نه شاعر ؟

وطواط می دانسته که شعرش بی جانست و نثرش جان دارتر از شعرش است . هنر حافظ بیان و بینش اوست در روزگارانی پیش از حافظ در نظم شان از می و معشوق وصف کرده اند و از ریا و تزویر سخن رانده اند این معانی پیش از حافظ بیان شده بود منتها حافظ با بیانی فخیم و شکیل و صلابتی بیشتر از دیگران بیان کرده و به گفته قداما جادوی سخن را در خدمت گرفته است .

حافظ اگر معجزه گر باشد معجزه اش بیان اوست جاودانگی عظمتش بیان اوست حافظ به اقتفای هیچ

شاعری نرفته و از هیچ شاعری ذوق گدایی نکرده متهم کردن حافظ به این پلشتی ها جز بی اعتنایی به شرافت انسانی نام ندارد .

حافظ وزن و سبک نو ابداع ننمود و اوزان غزل هایش اوزان متداول عصرش است ؛ از نظر زبان هم بنایی بنیاد نهاده اعجازش در بیان و جهان بینی اوست و به همین سبب دیوانش عظمتی هراس انگیز دارد .

مرحوم دکتر پرویز خانلری با نثری موزون نکته هایی با معنا از مبحث بیان را در هفتاد سخن نوشته است اگر حافظ شناسان محترم این نکته ها را خوانده بودند چه بسا هدایت می شدند .

در جمعیت سرایندگان بزرگ ایران این فضیلت از آن حافظ است که شعرش با فاصله ای مشخص متمایز از شعر دیگرانست و ما غزل هایی را که به سبک او و به تقلید سروده اند و یا بنا به مصلحت در دیوانش چپانده اند به آسانی جا می آوریم و حال آنکه این خاصیت و مزیت در دیگران کمتر صادق است تا آن جا که مرحوم استاد مجتبی مینوی می نویسد در ملحقات شاهنامه اشعاری یافته که از سروده های فردوسی آبدارتر است .

می‌گویند حافظ شناسان محترم ادّعا می‌کنند که قصدشان بالا بردن شأن و عزّت حافظ و لذّت غزل‌هایش است این ادّعا بی ربط است چون کسب حیثیت برای حافظ تحصیل حاصل است و غزل‌هایش تا دلتان بخواهد لذیذ بود و هست آدم خوراکی را می‌خورد و از مزه مطبوعش لذّت می‌برد وصف مصالح خوراک و کیفیت طبخ آن مزه‌اش را زیاد نمی‌کند.

شنیدم سالها پیش یک نفر هلندی از شرکت فیلیپس در خانه یک ایرانی به مهمانی رفته بود و از خورش فسنجان بسیار توصیف کرده بود در آن مهمانی آقای که زبان خوب می‌دانست به بلبل‌زبانی افتاد که این خورش را از گردوی کوبیده و ادویه مختلف و ربّ انار در ساعت‌های زود صبح بار می‌کنند و با هر گوستی می‌توان پخت اما گوشت مرغ ارجح است و اگر قره‌قاول و درّاج باشد چه بهتر و مطلوب‌تر از همه گوشت‌ها گوشت اردک است توصیفات مرد ایرانی که تمام شد مرد هلندی فقط گفت مزه‌اش رفت و سکوت کرد.

در جایش می‌نویسم که کالبد شکافی غزل‌های جافظ با تحریر افراد ناشی که فاقد ذوق و حال شاعرانند از لذّت غزل‌ها می‌کاهد و سبب خفّت حافظ مظلوم می‌گردد.

توضیح لغات و شرح ابیات هم در سال حافظ سعی باطل بود چون هم توضیح لغات را از مصنفان متعدّد داشتیم و هم شرح ابیات را حافظ شناسان محترم زحمات دیگران را بلعیده و قورت دادند و به ناشر سپردند و از قبح این بی انصافی خم به ابرو نیاوردند و انصاف را با اسکناس مبادله کردند. تف بر این داد و ستد نجس که حافظ شناسی نامیده‌اند.

مگر مغز ما را خر خورده که ندانیم معنی یک مصرع عربی از غزل‌های حافظ با معنی آن که سالها پیش از سال حافظ چاپ شده بود و در اختیار ما بود تفاوتی ندارد؟ به اصطلاح روزنامه نویس‌ها چه ضرورت اجتناب‌ناپذیری ایجاب می‌کرد که آنچه را داشتیم با بهره‌وری از سال حافظ یا تغییر نام و کِش رفتن زحمات دیگران چاپ بکنند؟

در این حیص و بیص دو سه تا سوداگر کار کشته با بهره‌مندی از سال حافظ و سودای نامجویی و درم پرستی حافظ شناسان محترم حافظ بس مجله آینده را شکستند و شکمی از عزا در آوردند چاپ کتاب با این شیوه قبیح جدا ساختن جوانان از پژوهش سالم در مباحث ادبی و هنری و رواج دست درازی به

فراورده‌های دیگرانست و دماغ سوختگی پژوهشگران واقعی و با کمال که پخته‌خواران دست پخت‌های‌شان را علی رؤس الاشهاد قاپیدند و فلک زده‌ها یک آخ هم نگفتند.

جوانی را که تاریخ کشورش را به اجمال بلد نیست به نشست حافظ شناسی دعوت می‌کنند تا وهم و خیال پیامزد و رمز و راز کش رفتن حاصل کار دیگران را تمرین بکند. جوانی که آگاه نیست ملت مظلومش از سعد و قاص و خالد بن ولید و ابو عبیده جراح و قتیبة بن مسلم و یزید بن مهلب و خلفای بنی امیه و بنی عباس و جانوران مغول و تاتار و چوپانان غرّ و بسیاری دیگر از این درندگان چه مشقاتی کشیده جوانی که از جنبش مشروطه و دلیران جان بر کف مشروطه طلب نا آگاه است به جای مطالعه نوشته‌های مستدلّی که محققان بصیر در این زمینه‌ها نوشته‌اند و می‌نویسند شرح غزل‌هایی از حافظ را که شصت هفتاد سال پیش پالان دوزها و نعلبندهای میدان امین السلطان زمزمه می‌کردند و می‌فهمیدند می‌خرد و این نمی‌داند که از عیوب شرم‌آور یکی اینست که آدمی درس خوانده تاریخ کشورش را نداند.

دانش آموزان بهوش باشند که به دام حيله و حقّه گرفتار نشوند و از نشست های موزی پرهیزند تا با بامبول بازی های بلهوسان و خیال بافان مهمل نویس به بیراهه نروند و به دانستنی های سودمند که ملت و کشور ما نیاز دارد دل بدهند و به آگاهی از تاریخ و پیراستن زبان فارسی بکوشند و مخصوصاً از گوش دادن به برنامه بسیار عالی و آموزنده رادیو در ساعت پانزده روزهای پنجشنبه با عنوان **گفت و گو** غافل نمانند و از خداوند سعادت بانیان این برنامه و مجریان ورزیده اش را طلب بکنند که بهترین معرف دانش واقعی و دانشمند واقعی است.^۱

دانش آموزان به باورهای جوکیان و درویشان و روی گردانی از نعمات مقدّس حیات پشت پا بزنند و این نیز بدانند که در دوران احوال بشر از دردآورهای یکی اینست که از عنوان و نام آزادگانی همچون حافظ شیرازی که خرّقه در گروی باده می گذاشت و به قول

۱ - گفتارهای شریف رادیو در ساعت ۱۵ روزهای پنجشنبه که کمک زایدالوصفی است به بیداری اذهان و بالا بردن معرفت جوانان این شعر مولانا را نیز که گفته :

«نوبت کهنه فروشان درگذشت نوفروشانیم و این بازار ماست»
آواز می دهد.

داشت‌ها « روده بزرگه روده کوچیکه شانو می خورد »
 سوداگرانی آسان خوار با نام حافظ شناسان محترم که
 بیل‌شان هزار من آب بر می دارد بهره برده و به باد
 آورده‌ها بیفزایند !!!

سال ۱۳۶۷ را سازمان یونسکو سال حافظ نامید و
 ایرانیان از لطف یونسکو خاصه چاپ دیوان حافظ با
 خط هنرمندترین خوشنویس ایران عبدالرسولی که
 پیوندیست از هنر و ظرافت سپاسگزاری کردند اما دریغ
 که این لطف بابی لطفی در هم آمیخت و از کوکبه کنگره
 حافظ کاست بی لطفی چه بود ؟

بی لطفی بستن در بر اهل نظر بود.^۱

حافظ شناسان محترم گفته‌اند درباره شکسپیر آن همه
 کتاب نوشته‌اند چرا ما برای حافظ ننویسیم .

می‌گوییم چه شباهتی بین نوشته‌های شما درباره حافظ
 و نوشته‌های آنان درباره شکسپیر است ؟ کتابی که چند
 سال پیش با نام « آشنایی با شکسپیر » به ترجمه آقای
 منوچهر امیری به بازار کتاب آمد چه شباهتی با پراکنده
 گویی‌های شما دارد کارهای آنها کجا و کاسبی‌های شما

۱ - نقل کرده‌اند که در کنگره حافظ جز نطق دو روحانی و یک فرنگی
 بقیه نطق‌ها حرف مفت بود .

با نام بلند حافظ کجا ؟

می نویسند گوته شاعر آلمانی از ستایشگران حافظ بود و این را از سرافرازی های حافظ می دانند حافظ شناسان محترم به این اعتنا ندارند که گوته ترجمه غزل های حافظ را خوانده و لذتی که از غزلها حاصل می کرده لذت از الفاظ نبود او از عظمت اندیشه و بینش حافظ به حیرت افتاده بود تتبع در اندیشه و بینش حافظ ملایبی می خواهد و به اصطلاح طلبه ها « اگر هر چیز بزور ممکن باشد ملایبی بزور نمی شه » .

چون از توضیح اندیشه و بینش حافظ عاجزند به سر وقت الفاظ می روند و از صنایع بدیعی و بلاغی خشت مالی می کنند .

این را نیز بنویسم که پژوهشگران دیوان شعرا محکم ها را می نویسند و سست ها را نمی نویسند درباره حافظ بیشتر از هر شاعری مواظبت شده که کمی و کاستی در شعرش نبینند تا از جنبه فضیلت های انسانی عیب و نقصی بر او صادق نباشد و مداحی هایش را اگر این مداحی از او باشد زیر سبیلی رد بکنند . یا از خواجه نپرسند تو که بخارا و سمرقند و آرس و کعبه و طواف کعبه و احرام طواف را ندیدی به چه معیاری از

دریافت‌هایت از آنها حرف زدی ؟

حافظ سمرقند و بخارا و کشمیر و جیحون و آرس و کعبه و طواف و احرام طواف را ندیده اما آل مظفر را دیده و در کیفوری نشاء شراب به لطف آمده و آنچه را دیده و آنچه را ندیده به یک جور ترگل و ورگل توصیف کرده. جانورستایی پلید است و به حکایت دیوان اشعار حافظ عملۀ ستم را ستوده و در پاره‌ای از اشعارش به این نجاست آلوده است اگر این جانورستایی‌ها از او باشد و بنا به مصلحت نگفته باشد و یا در دیوانش نچپانده باشند غزل‌سرای بی‌همتای ایرانیان در چرکابی از بدنایمی و رسوایی افتاده که تطهیرش میسر نیست. آنان که به مفهوم واقعی کلمه سخن شناسند و وسعت قریحه و طبع شعر دارند به این مداخل برسند که این نجاسات از حافظ است یا دیگران در دیوانش قاطی کرده‌اند.

حافظ در دورانی به فاسقان پارسا پیراهن تودهنی زد و به سالوس و ریا فحش واضح داد که بی‌پروایی‌های این چنینی در اذهان هول و هراس بر می‌انگیخته انسانی با این سرِ ناترس و تا این حد دلیر به چه داعیه‌ای جانورستایی کرده جانورستایان اطلس پوش بودند و در جام طلا شراب می‌نوشیدند و با کنیزان و غلامان

مرحمتی سلاطین به اجبار و عُنف زنا و لواط می کردند ،
حافظ نمدپوش و گردآلود فقر چه پاداشی از
جانورستایی نصیبش می شد آن بهتر که این نجاسات را
در دیوانش نیاورند این به آن می ماند که آبرومندی به
مرگ مُفاجات مرده باشد و در ماترکش عکس هایی یافته
باشند که به حکم جوانی با زنان تردامن گرفته و آن
عکس ها را به دور نینداخته دورانداختن این عکس ها
بهتر است یا نگاه داشتن شان ؟ حافظ شناسان محترم از
دین داری حافظ به اغراق حرف می زنند و کتاب دوستان
از مذهب و مسلک او جويا می شوند که ابدأ موردی
ندارد چون حافظ از رجال حدیث و اخبار نیست که
تجسس در مذهب و معتقداتش ضرورت داشته باشد و
به فرض ضرورت بررسی این مسایل در صلاحیت
عالمان دین است نه در صلاحیت حافظ شناسان محترم
اما آنچه خود حافظ گفته مشعر بر اینست که به مبانی
دینی اعتقاد محکم نداشته چون با تعظیمی که در قرآن
از بهشت شده حافظ پای در جای پای ابن عربی در
فتوحات مکیه نهاده که بهشت و دوزخ را به مسخره
گرفته ؛ می گوید اگر پدرم آدم بهشت را به دو دانه گندم
فروخت من نامردم اگر بهشت را به یک دانه جو نفروشم به

اضافه که حافظ ستم‌گران را ستوده و مدح گفته اما به سنت شعرای ایران که در آغاز دیوان‌شان حمد و ثنای خدا و رسول را می‌گفتند در دیوان حافظ از این حمد و ثنا خبری نیست حمد و ثنای خدا و رسول تا آن حد در دیوان شعرا رعایت می‌شد که فخرالدین اسعد گرگانی هم در آغاز رمان عاشقانه‌اش موسوم به ویس و رامین حمد و ثنای خدا و رسول را کرده است رمان عاشقانه ویس و رامین کتابی است که خواندنش را به زنان قدغن کرده بودند و عبید زاکانی در تعریف کلمات نوشته «الذیوث آن که زنش ویس و رامین بخواند» فخرالدین اسعد گرگانی در آغاز چنین رمانی به سنت شعرا خدا و رسول را ثنا گفته اما حافظ به این سنت واقعی نگذاشته و چشم بر هم گذاشته و گذشته است.

اشعار حافظ محصول باورهای شاعر و نظام حاکم بر اوست و برای آگاهی از نظام حاکم آن زمان کتاب تاریخ عصر حافظ تألیف مرحوم دکتر قاسم غنی مفید است. درباره معتقدات دینی حافظ هم آنچه را آن مرحوم در نامه‌هایش نوشته می‌آوریم و اینست آنچه در این باره نوشته:

« به عقیده بنده قبل از همه چیز باید دانست که حافظ

منتسب به هیچ حزب و مذهب و دین و آئین و فلسفه خاصی نیست؛ در عین حال جزو تمام مذاهب و مسالک و دین و آئین‌ها و فلسفه‌هاست به این معنی که حرف حساب را هر جا یافته قبول کرده نه به طور تعصب زیر بار قبول رفته نه متعصباً از قبول چیزی متعلق به هر کس باشد سرباز زده است. به قول مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی حرف حساب را خواه مگردیج ارمنی بگوید خواه شیخ مرتضی انصاری باید پذیرفت حرف غلط را خواه گوینده آن شیخ مرتضی انصاری باشد خواه مگردیج ارمنی باید دور انداخت به قول نویسنده عرب لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ بَلْ أَنْظُرْ إِلَى مَا قَالَ. چي گفت مهم نیست باید ناظر به چه گفت بود»^۱

آقایانی که با نام حافظ شناس محترم معروف شده‌اند به حکایت نوشته‌هایشان نه وسعت قریحه شاعران خوش طبع را دارند و نه واجد هنر نقادیند از این رو سعی باطل‌شان در شناساندن هنر و باورهای حافظ او را مرایی و وارونه‌گو و متکلف می‌نمایاند که در گفته‌هایش راستی نیست و با رمز و ابهام سخن گفته و در دین‌داری حافظ هم راه را کج کرده‌اند و خلاف نوشته‌هایشان که

شاعر را لسان‌الغیب و حجت ناطق و ترجمان الاسرار
نامیده‌اند از تلخ‌گویی حافظ به رسول اکرم نوشته‌اند و
حدیث نبوی امّ الخبائث را مطرح کرده‌اند این تلخ
گویی را از صفحه ۱۳۰ جلد اول حافظ نامه نوشته آقای
بهاء‌الدین خرمشاهی نقل می‌کنیم که در شرح و توضیح
این بیت حافظ :

**آن تلخ و ش که صوفی امّ الخبائث خواند
اشهی لنا و احلی من قبة العذرا**

نوشته است :

« امّ الخبائث مادر و منشأ تباهی‌ها و صفت خمر است و
اصل آن متخذ از حدیث نبویست : الخمر امّ الخبائث و
من شر بها لم یقبل الله منه صلاة اربعین يوماً و ان مات
و هی فی بطنه مات میتة جاهلیه ----- > جمع الجوامع
= الجامع الكبير سیوطی صفحه ۴۱۰ یعنی خمر امّ
الخبائث است و هر که بنوشد خداوند چهل روز نماز او
را نخواهد پذیرفت و اگر مست بمیرد همانا به مرگ
جاهلیت در گذشته است و اشهی لنا و احلی من قبة
العذرا : برای ما دل انگیزتر و شیرین‌تر است از بوسه
دوشیزگان »

و اما غوغایی که این بیت یکبار در شیراز ساخت و

حکایت آن . مرحوم خان ملک ساسانی در کتاب « دست پنهان سیاست انگلیس در ایران » در صفحه‌های ۹۳ و ۹۴ نوشته است :

« هر سال ماه رمضان حاجی تاج واعظ نیشابوری به شیراز می‌آمد و در مسجد آقاباباخان بر منبر می‌شد حاجی تاج سیمایی دلکش و صدایی گیرنده و گرم داشت و اشعار مناسب می‌خواند و خود نیز شعر نیکو می‌گفت قلندری در مسلک درویش و عرفان بود و از مواعظش تعصب کورکورانه احساس نمی‌شد چون مردم شیراز اکثر از همان خمیره بودند به او رغبت بسیار داشتند . رمضان آن سال جناب حاجی به عادت مألوف که در مسجد آقاباباخان به منبر می‌رفت مسجد از مستمعین پر شد آقای فال اسیری که نه از زهد و علم بلکه بزور چماق می‌خواست مجتهد مسلم شیراز شود و برای جلوس بر مسند ریاست روحانی فارسی حاضر بود به هر کاری مبادرت ورزد تا شهرتی حاصل کند با هر کس از ارباب عمام که معروفیتی داشت یا طرف توجه عامه واقع می‌شد حسادت می‌ورزید و دشمنی ابراز می‌نمود روز هفتم رمضان حاجی تاج به منبر رفت و پس از خطبه معمولی این غزل خواجه را با لحنی

سحرانگیز درآمد کرد :

دل می‌ورد ز دستم صاحب‌دلان خدا را
دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا
تا رسید به این شعر :

آن تلخ و ش که صوفی امّ الخبائث خواند
اشهی لنا و اَحلی مِن قِبلة العذارا
دسته‌ای از اعوان فال اسیری که در لباس اهل علم پای
منبر بودند فریاد و ا شریعتاً بلند کردند یکی از
آخوندهای وَر دست فال اسیری پای پلّه دوم منبر رفته
فریاد کرد ایها الناس این شعر کفر است چون پیغمبر
اکرم را صوفی خطاب کرده که مفهوم شعر این است با
وجودی که پیغمبر ما شراب را امّ الخبائث نامیده برای
من از بوسه دختران گواراتر است لذا شاعر گوینده
زندیق و واعظ خواننده آن کافر است جمعی از الواط
شیراز که در کنف حمایت آقای فال اسیری بودند حاجی
تاج را از منبر به زیر کشیده عمّامه‌اش را مثل طناب بر
گردنش انداختند و از بازار به مسجد وکیل که آقا در
آنجا نماز می‌خواند کشیدند هریک از اطرافیان آقا
مجازات برای حاجی بیچاره پیشنهاد کرد یکی گفت
خوبست ریشش را بتراشتند و جایش سفید آب و

سرخاب بمالند دیگری گفت خوبست ماست به سرش
 بمالند و توی بازار بگردانند سومی گفت بهتر از همه
 این است که پایش را فلک کنند و پانصد چوبش بزنند و
 چهارمی گفت که از شیراز تبعیدش کنند و التزام بگیرند
 که دیگر به دارالعلم نیاید سپس آقای فال اسیری
 فرمودند باید بدو مؤمنین بروند و قبر حافظ ملعون را
 خراب کنند»

حاصل کلام این که ناشی‌گری حافظ شناسان محترم
 حافظ را با چهره‌ای نشان می‌دهد که همه کس هست جز
 خودش و تصویری از او پرداخته شده که در دستی
 سجاده و تسبیح و در دستی دیگر قدحی شراب حیرت
 زده و مبهوت نشسته است .

کتاب دوستان عزیز شاعری از هنرهاست و هنر آنگاه از
 فضایل است که مکارم انسانی را گرامی بدارد .
 تولستوی هنرهای زیبا اما بی‌فضیلت را به روسپی زیبا
 تشبیه کرده روسپی زیباست و اگر جز این بود خریدار
 نداشت .

بجاست به حاشیه برویم و این بدانیم که حافظ جدا از
 هنر شاعریش از جهات پاکی‌های انسانی هم سزاوار
 تعظیم است ؟

البته اما چرا البته ؟

بی دادگرهای بنی امیه و بنی عباس با نام حکومت دینی و خلافت اسلامی سبب سرخوردگی و روی گردانی مردم از دین و شعائر مذهبی و رواج باورهای مهمل ترک دنیا و نعمات دنیا و پوچی و بیهودگی حیات و عزلت گزینی و پفیوزی شده بود. حافظ در فتنه‌هایی آن چنانی که روزگاری شوریده داشت به گوهر انسانیش ارج می‌نهاد و به روایت غزل‌هایش حیات را گرامی می‌داشت. و با زیبایی‌های آفرینش معازله می‌کرد و با سری ناترس در رویارویی با امیر مبارز الدین جفا پیشه سجاده بر دوش با ریاکاران بی‌ایمان که در محراب و منبر جلوه می‌کردند در می‌افتاد تعظیم و ستایش او به این جهات بجاست نه آن که گفته‌های تفتازانی را در کتاب مطوّل در دیوانش بیابند و از سرافرازی‌هایش به شمار آورند. دکان‌داری و کاسب‌کاری را حافظ شناسی نامیدند. امروز از حافظ فردا از فردوسی و پس فردا از نظامی. کتاب دوستان به دام این قبیل دانش‌سازی که دام درویش صورتان معرکه‌گیر است در نیفتید و دیوان شعرا را با فرهنگ لغات و توضیحات بخريد و جز دیوان شعر و فرهنگ لغات و توضیحات چیزی نخرید

به خطّ خوش نویسان و با سَمّه مینیاتور و تذهیب هم بی‌اعتنا باشید پس از چاپ دیوان حافظ معروف به چاپ قزوینی و غنی در سال ۱۳۲۰ اختلاف نسخه‌های چاپی بسیار جزیی است و نسخه چاپ کن‌ها به خاطر مزد خوبی که از ناشر می‌گیرند از این کار بی‌ربط دست نمی‌کشند با خرید نسخه‌های متعدد پول به هدر ندهید. حافظ دوستانی که آگاهی از نسخه‌های خطی نزدیک به سال حافظ را طالبند به کتاب خوبی که دکتر سلیم نیساری با نام مقدمه‌ای بر تدوین غزل‌های حافظ در آبان ماه سال ۱۳۶۷ بازار کتاب فرستاد مراجعه بکنند که سودمند است.

از شرح نوشتن و تفسیر نوشتن و بیهوده جویی‌های حافظ شناسان محترم در سال معروف به سال حافظ چه چیزی عاید مردم شد که به سراغ نسخه چاپ کردن رفتند و گرفتار نفس طامع باقی ماندند و نسخه‌های چاپی دیوان حافظ را که به کرات چاپ شده‌اند با دستاویز اینکه مصرعی یا بیتی تازه پیدا کرده‌ایم تجدید چاپ می‌کنند از جمله نسخه معروف خلخال‌ی یا نسخه ۸۲۷ را که آقای شمس‌الدین خلخال‌ی در بهار سال ۱۳۶۹ با مقدمه‌ای خوب چاپ تصویری کرد چه معنی

داشت که حافظ شناس محترمی در سال ۱۳۷۳ چاپ بکند این چاپ را در اسفند ماه ۱۳۷۳ در یک کتابفروشی دیدم و در همانجا مقدمه‌اش را خواندم در این مقدمه از دو نسخه دیگر به نام بادلیان به سال ۸۴۲ و نسخه پنجاب به سال ۸۹۴ صحبت شده که هر قدر هم آدم سواد محکم نداشته باشد این می‌داند که سال ۸۲۷ مقدم بر سال‌های ۸۴۲ و ۸۹۴ است. کتابفروش می‌گفت این کتاب ۱۴۵۰ تومان قیمت دارد و فعلاً خریداران دیوان حافظ جز دو چاپ را خریدار نیستند یکی دیوان حافظ معروف به حافظ دکتر خانلری که نایاب است و دیگری دیوان حافظ معروف به حافظ خطیب رهبر که کم است اما پیدا می‌شود. باری محصور شدن در چنین سوداگری‌ها سبب شده تا از انبوه کتاب‌هایی که در این شصت و چند سال درباره حافظ در کتابخانه‌ام دارم نگاهی وسیع به پنج کتاب بکنم اینها ایند آن کتاب‌ها:

۱. حافظ تشریح از مرحوم عبدالحسین هژیر
۲. نقشی از حافظ از مرحوم علی دشتی
۳. ذهن و زبان حافظ از آقای بهاءالدین خرمشاهی
۴. حافظ نامه از آقای بهاءالدین خرمشاهی

۵. چارده روایت از آقای بهاءالدین خرمشاهی
با بررسی این پنج کتاب خوانندگان بنای
بیهوده جویی های تقلیدی لغو را بنام حافظ شناسی به
رأی العین می بینند که منجر به مفتضح کردن حافظ
مظلوم گردید که رسوایش کردند و بر گورش فاتحه بی
الحمد خواندند .

حافظ تشریح

۱

پژوهش در غزل‌های حافظ با اسلوب پژوهش‌گران
فرنگی در سال ۱۳۰۷ شمسی با انتشار کتاب «حافظ
تشریح» پیدا شد و پیش از این تاریخ را بنده آگاه نیستم.
مرحوم هژیر زبان فرانسه می‌دانست و نثر را محکم و
زیبا می‌نوشت و به حکایت نوشته‌هایش در مجله مهر
مردی بسیار هوش با مایه‌های ذوقی مادرزادی و
آگاهی‌های فراوان بود و ما با خواندن ترجمه تاریخ
قرون وسطی تألیف آلبر ماله که از ترجمه‌های اوست نثر
خوشش را می‌بینیم و به احتمالی در نوشتن حافظ
تشریح فرانسه دانی یاورش شد چون کارش شبیه کار
فرنگی هاست.

مرحوم هژیر این کتاب را به قصد موضوعی کردن
غزل‌های حافظ نوشته و ۱۵۷۰ بیت از غزل‌ها را با
خوش سلیقگی دست چین کرده زیر عنوان «منصب» با
عناوینی بسیار گرد آورد از ۲۷۷ صفحه کتاب ۵۴
صفحه «مقدمه» و «مقام حافظ» و مابقی ترتیب ابیات است.
آن بهتر که پیش از بررسی این کتاب نظر مرحوم علامه

قزوینی را دربارهٔ این کتاب بنویسیم مرحوم قزوینی دربارهٔ این کتاب نوشته: «یک کتاب نیز با اسم غریب حافظ تشریح در این سنین اواخر در تهران تألیف و چاپ شده که بسیار چیزهای خوب در آن مندرج است و مؤلف آن آقای عبدالحسین هژیر قطع نظر از بعضی تعبیرات عامیانه به عقیدهٔ بنده بسیار خوب از عهدهٔ کار خود بر آمده است بسیار، بسیار کتاب شیرینی است»^۱.

بررسی یک پژوهش با اسلوبی نو که پس از شصت و چند سال از بهترین هاست کار سهلی نیست اما با نقل نکته‌هایی از جای، جای کتاب عزت کتاب و شناخت حافظ از دیدگاه نویسنده که حافظ را به گونه‌ای خاص و نزدیک به واقع می‌شناساند و رمز و راز تعلق خاطر ایرانیان را به او حکایت می‌کند پرفایده است و دشواری بررسی را آسان می‌کند و در ضمن روشن می‌شود که نویسندهٔ کتاب از کسی متأثر نبوده و تأثر خود را از غزل‌های حافظ با اسلوبی فرنگی نوشته تأثیری که مقرون به صداقت است. عزت کتاب علاوه بر نشری قوی بیان شیرین و گیرای آنست که محصول قریحهٔ

۱ - از کتاب حافظ از دیدگاه علامه محمد قزوینی به کوشش اسماعیل صارمی صفحه‌های ۳۷۳ و ۳۷۴

ذاتی و مادرزادی نویسنده است که به کارش تا به آن حد اصالت داده که ستودهٔ مرحوم قزوینی شده .
از مقدمه این کتاب پیش گام و نوپیدا که معقول و وزین تنظیم شده ، نکته‌هایی نقل می‌کنیم در مقدمهٔ کتاب می‌نویسد :

« از زمانی که پای فرنگی و فرنگ دیده به ایران باز شد ادبیات فرنگی نیز همراه تلفن و تلگراف و دست مال گردن در این جا رخنه کرد ولی جز کسانی که مدت‌ها در فرنگستان گذرانده یا بطول مدت با مشرب فرنگی و نظر اروپایی در عالم وجود انس گرفته بودند هیچکس از خواندن کیف نمی‌برد و چیزی نگذشت که دورهٔ تقلید پیش آمد و ایرانیان فرنگ رفته یا زبان فرنگی خوانده از خود قطعاتی نوشتند ولی این بازار هم رونقی نیافت زیرا نوشتهٔ ایشان با فکر و معرفت و اعتقاد و رسوم ملت ایران هیچ آشنایی نداشت بلکه منظره‌ای از زندگی معنوی اروپا بود که با قالب کلمات فارسی ریخته شده باشد و بدیهی است که چنین ادبیاتی خریدار پیدا نمی‌کند طولی نکشید که انقلاب ادبی هنوز نخستین فرزند خود را به ثمر نرسانده مولود تازه‌ای راه انداخت که در سبک تحریر و جمله‌بندی و ادای مطلب و

اسلوب بیان و شیوه نگارش و ذکر اصطلاحات و تعبیرات نیز باید پیرو فرنگیان شد ... به جرأت می توان گفت که ادبیات در قرون معاصر و بالخاصه از زمان پیوند با ادبیات فرنگ تقریباً رسمی بلارسم گردید زیرا در میان بار بار آثار ادبی چندان چیزی پیدا نشد که با اقتضای معرفت اهل زبان موافق و به ذهن ساده و ذوق سلیم عامه مردم آشنا و خوش آیند باشد این رویه دل فارسی زبانان را به کلی زدود و از کتاب و ادبیات بی زار نمود. از این قرار کسانی که فقر و بی سوادی را علت اعراض مردم از ادبیات شمرده اند چندان ذیحق نیستند به دلیل آن که در سرتاسر همین خاک فقیر و بی سواد به سختی ممکن است یک ده کوره ویرانه کردنشین یا یک سیاه چادر دورافتاده ترک زبان پیدا کرد که از اهل آن «لا اقل یک نفر نام سعدی را نشنیده یا چند شعر از فردوسی نداند قدمت زبان سعدی و فردوسی هم ناقض این دلیل نخواهد بود زیرا اگر شهرت به قدمت بود بایستی شعرای مائه سوم و چهارم از سعدی و فردوسی و نویسندگان صدر مشروطیت مشهورتر باشند»^۱. پس از مقدمه بحثی را با عنوان «مقام حافظ» پیش کشیده و در

قسمتی از این بحث نوشته :

« در میان کلیّه مظاهر هنرنمایی بشر یگانه شاهکار ذوق ایرانی همین شعر است که از هزار سال قبل نیاکان ما شالوده‌اش را ریخته و با نقد جان خود کم کم آن را بالا آورده و از چشم زخم زمانه و آسیب آن همه ترکتازی و هرج و مرج محفوظ نگاه داشتند و پشت به پشت به ما رسانیدند ... شعر فارسی به قول دانشمندان اهل فن مولود تبرک کرده استیلاى عربست زیرا در نتیجه مددی که از زبان عرب به وی رسیده صاحب چنین مقام بلندی گردیده است ولی اتفاقاً همین منبع سرشار که آب حیوان زیر پوست شعر فارسی دوانیده درباره سایر مظاهر هنرنمایی بشر از قبیل موسیقی و نقاشی و مجسمه‌سازی سخت دلی به خرج داده و اشتغال بدان را ممنوع داشته است و به همین جهت ایران توفیقی در تکمیل این فنون نیافته »^۱.

در توصیف حافظ و پایگاه بلندش در مقوله « مقام حافظ » شرحی نوشته که نکته‌هایی از آن را نقل می‌کنم در این مقوله نوشته :

« معرفت ملّی و جامعه‌ای که حافظ در پانصد و پنجاه

سال قبل مجسم کرده بود بطوری جاندار و مطابق با حقیقت آمده که امروز هم هر که بشنود به اشتباه افتاده گمان می‌کند گوینده یک شاعر زبردست معاصر است و در طول این مدت همین نکته یکی از علل رواج تفأل از دیوان بوده و فی الواقع در میان هیچ یک از ملل متمدنه دنیا چنین شاعر شیرین زبانی پیدا نمی‌شود که از ششصد سال قبل راز آحاد و افراد ملتی را در سویدای دلشان خوانده باشد و قلب ایشان را در میان دو انگشت خود گرفته هر طور می‌خواهد بگرداند.

می‌گویند ماریت فرانسوی چند سال قبل در حین اشتغال به حفريات مصر مجسمه‌ای هزارساله بدست آورد که از بس جاندار بود و شباهت به قیافه مصری امروز داشت اهل محل گفتند این مجسمه شیخ البلد ماست البته حفظ قیافه به وسیله عدم مزاجت با بیگانه چندان اشکالی ندارد ولی چون زمان مدام در تغییر و تبدیل است طبع خداداد و سعه صدر و فکر بلند می‌خواهد که چنین شعری به سختی کوه و روانی آب بیاورد تا به مرور کهنه نشود و هر روز بر قدر و قیمت خود بیفزاید. بزرگان دین ما بزرگ‌ترین معجزه قرآن را فصاحت آن دانسته و گفته‌اند فصحای بزرگ عرب و

صاحبان تعلقات سبعه از آوردن مثل آن عاجز بوده‌اند هر که این سابقه را در نظر بگیرد و با زبان عرب فعلی آشنایی بهم زند در حیرت می‌افتد که قومی صاحب چنان ادبیات فصیح چرا باید به این زبان شکسته و بسته ادای مقصود بنماید می‌گوییم حافظ ملت ایرانست که در یک وجود جمع آمده و ملت ایران همان حافظ است که به اشکال مختلف تجلی کرده باشد می‌خواهید بدانید ایران چیست و چه بوده حافظ را بخوانید و در آن باریک بشوید می‌خواهید بدانید حافظ که بوده و چه گفته در اوضاع نگریسته در روح این ملت دقت کنید . حافظ مظهر اجلای روح ایران و از این جهت عالیقدرترین شاعر فارسی زبانست .^۱

در پایان مقوله « مقام حافظ » نوشته :

« بالجمله حافظ از حیث معنی آنچه آورده خلاصه‌ای از معرفت روح و افکار و زندگی تاریخی و اوضاع اجتماعی ملت ایران بالخاصه دسته باسواد و درس خوانده او می‌باشد و آنچه گفته از بس جان‌دار و با حقیقت نزدیک است به نظر نگارنده در همه آداب کلاً مظهر عقیده و تجربه و عمل خود شاعر بوده و در هیچ

قسمت حتی می و معشوق راه مجاز نرفته و به تقلید دیگران چیزی نسروده زیرا تقلید محض هیچ گاه چنین رنگ آمیزی‌های با روح و جذاب که قطعاً زبان دل است بروز نمی‌دهد.^۱

نکته‌هایی از «حافظ تشریح» را به این منظور آوردم که کار مرحوم عبدالحسین هژیر تمیز است و غبار توهم بر نوشته‌اش ننشسته و بازیچه خیال نشده که به فرمان هوس با دستان خالی از مدرک و مأخذ صورت حال حافظ را در این گنبد دوّار نقّالی بکند نه حافظ را اولیاءاله دانسته و نه بَلَعَمَ با عُوْر و ابن اَبی العَوجاء از کدام شاعر الهام شده و از کدام یکی تضمین کرده و به اقتضای کدام یک رفته حرف نزده و در غزل‌ها لغزش‌های دستوری و عدول از موازین عروضی نیافته صنایع بدیعی و بلاغی را که در روزگار ما از دانستنی‌های مرده‌اند از فضایل هنر حافظ نشمرده از آگاهی‌های حافظ از همه دانستنی‌های جهان از مور تا مار خبر نقل نکرده از این که حافظ متعبد و زاهد بوده یا فاسق و فاجر و میل به گناه داشته یا نداشته محضاً لله فضل فروشی نکرده از حافظ صوفی یا حافظ عارف و فلسفه‌دان رطب

و یابس خشت مالی نکرده از دراز نویسی و زایدنویسی و لفاظی و به صف کشیدن مترادفات و متشابهات و استعاره‌ها و کنایه‌ها و لغت‌سازی و معنی‌تراشی متداول رմیده و آنچه نوشته است بهره‌ده است که فهم خواننده را بالا می‌برد و به این ملاحظات نخستین پژوهش صحیح در غزل حافظ به شیوهٔ نو معقول از کار درآمد و پس از شصت و چند سال از بهترین‌ها باقی ماند.

به این برسیم که از «حافظ تشریح» دنباله‌روی هم شده؟ «حافظ تشریح» با اسلوبی نو نوشته شده و در این زمینه پیش‌تاز است اما دنباله‌روی از این اسلوب نگارش دنباله‌روی از مقدمه‌گران قدر و شورانگیز است که شادروان صادق هدایت در سال ۱۳۱۳ بر ترانه‌های خیام نوشت آن شادروان هم نویسنده‌ای نابغه بود و هم پژوهنده‌ای متفکر و مقدمه‌اش بر ترانه‌های خیام هم به حد کمال شورانگیز است و هم به سبب بلاغت کلام و فصاحت نثر موجز و خوشگل در خور آنست که یک واقعهٔ ادبی نامیده بشود.

از نوشته‌های هواپرستانی که از این مقدمه تقلید کردند حتی یکی آبرومند نشد و در نظر نیامد از این دیباجهٔ اجل که ستودهٔ حقیقت بینان خردمند شده قطعاتی

بسیار کوتاه نقل می‌کنم تا برای این کتابچه آب‌رویی
باشد و فرهنگ دوستان از آن بهره ببرند .
اینست فهرست آن دیباچه :

«مقدمه»

«خیام فیلسوف»

«خیام شاعر»

«ترانه‌های خیام»

نگارش آن مقدمه به این صورتست :

« شاید کمتر کتابی در دنیا مانند مجموعهٔ ترانه‌های خیام
تحسین شده ; مردود و منفور بوده ; تحریف شده ; بهتان
خورده ; محکوم گردیده ; حلاجی شده ; شهرت
عمومی و دنیاگیر پیدا کرده و بالاخره ناشناس مانده .
اگر همهٔ کتاب‌هایی که راجع به خیام و رباعیاتش نوشته
شده جمع‌آوری شود تشکیل کتاب خانهٔ بزررگی را
خواهد داد ولی کتاب رباعیاتی که به اسم خیام معروف
است و در دسترس همه می‌باشد مجموعه‌ایست که
عموماً از هشتاد الی هزار و دویست رباعی کم و بیش
در بر دارد اما همهٔ آنها تقریباً جُنگ مخلوطی از افکار
مختلف را تشکیل می‌دهند . حالا اگر یکی از این
نسخه‌های رباعیات را از روی تفریح ورق بزنیم و

بخوانیم در آن افکار متضاد به مضمون‌های گوناگون و به موضوع‌های قدیم و جدید بر می‌خوریم بطوری که اگر یک نفر صد سال عمر کرده باشد قادر به گفتن چنین افکاری نخواهد بود.

مضمون این رباعیات روی فلسفه عقاید مختلف است از قبیل الهی، طبیعی، دهری، صوفی، خوش‌بینی، بدبینی، تناسخی، افیونی، جنگی، شهوت پرستی، مادی و مرتاضی، لامذهبی، رندی و قلاشی، خدایی، وافوری آیا ممکن است یک نفر این همه مراحل و حالات مختلف را پیموده باشد و بالاخره فیلسوف و ریاضی‌دان و منجم هم باشد؟ پس تکلیف ما در مقابل این آش درهم جوش چیست؟ اگر به شرح حال خیام در کتب قدما هم رجوع بکنیم به همین اختلاف نظر بر می‌خوریم این اختلافی است که همیشه در اطراف افکار بزرگ روی می‌دهد ولی اشتباه مهم از آنجا ناشی شده که چنان که باید خیام شناخته نشده و افسانه‌هایی که راجع به او شایع کرده‌اند این اشکال را در انتخاب رباعیات او تولید کرده است.

در این جا ما نمی‌خواهیم به شرح زندگی خیام پردازیم و یا حدسیات و گفته‌های دیگران را راجع به او تکرار

بکنیم چون صفحات این کتاب خیلی محدود است اساس کتاب ما روی یک مشت رباعی فلسفی قرار گرفته است که به اسم خیام همان منجم و ریاضیدان بزرگ مشهور است و یا به خطا به او نسبت می دهند؛ اما چیزی که انکارناپذیر است این رباعیات عجیب فلسفی در حدود ۵ و ۶ هجری به زبان فارسی گفته شده^۱.
شادروان در همین کتاب زیر عنوان «خیام فیلسوف» می نویسد:

«فلسفه خیام هیچ وقت تازگی خود را از دست نخواهد داد چون این ترانه های در ظاهر کوچک ولی پرمغز تمام مسایل مهم و تاریک فلسفی که در ادوار مختلف انسان را سرگردان کرده و افکاری را که جبراً به او تحمیل شده و اسراری که برایش لاینحل مانده مطرح می کند. خیام ترجمان امیدها و یأس های میلیون ها نسل بشر است که پی در پی فکر آنها را عذاب داده است. خیام سعی می کند در ترانه های خودش با زبان و سبک غریبی همه این مشکلات، معماها و مجهولات را آشکار و بی پرده حل بکند. او زیرخنده های عصبانی و رعشه آور مسایل دینی و فلسفی را بیان می کند بعد راه حل محسوس و

عقلی برایش می‌جوید. بطور مختصر ترانهٔ خیام
آینه‌ایست که هرکس ولو بی‌قید و لایبالی خود را در آن
می‌بیند و تکان می‌خورد.

از این رباعیات یک مذهب فلسفی مستفاد می‌شود که
امروز طرف توجه علمای طبیعی است و شراب‌گس و
تلخ مزهٔ خیام هرچه کهنه‌تر می‌شود بر گیرندگیش
می‌افزاید به همین جهت ترانه‌های او در همه جای دنیا
و در محیط‌های گوناگون و پیش‌نژادهای مختلف مورد
توجه شده.^۱

در همین مقدمه زیر عنوان «خیام شاعر» می‌نویسد:
«آنچه که اجمالاً اشاره شد نشان می‌دهد که نفوذ فکر،
آهنگ دل فریب نظر موشکاف وسعت قریحه، زیبایی
بیان، صحت منطق، سرشاری تشبیهات ساده‌بی‌حشو و
زواید و مخصوصاً فلسفه و طرز فکر خیام که به
آهنگ‌های گوناگون گویاست و با روح هرکس حرف
می‌زند در میان فلاسفه و شعرای خیلی کمیاب مقام
ارجمند و جداگانه‌ای برای او احراز می‌کند».^۲
و باز زیر همین عنوان می‌نویسد:

۱ - ترانه‌های خیام همان چاپ صفحه ۵۳

۲ - ترانه‌های خیام همان چاپ صفحه ۵۳

«خیام در شعر پیروی از هیچکس نمی‌کند، زبان ساده او به همه اسرار صنعت خودش کاملاً آگاه است و با کمال ایجاز به بهترین طرزی شرح می‌دهد. در میان متفکران و شعرای ایرانی که بعد از خیام آمده‌اند برخی از آنها به خیال افتاده بودند که سبک او را تعقیب بکنند و از مسلک او پیروی نمایند ولی هیچ کدام نتوانسته‌اند به سادگی و گیرندگی و به بزرگی فکر خیام برسند زیرا بیان ظریف و بی‌مانند او با آهنگ سلیس مجازی کنایه‌دار و مخصوص به خودش است. خیام قادر است که الفاظ را موافق فکر و مقصود خودش انتخاب بکند، شعرش با آهنگ لطیف و طبیعی جاری و بی‌تکلف است، تشبیهات و استعاراتش یک ظرافت ساده و طبیعی دارد. طرز بیان مسلک و فلسفه خیام تأثیر مهمی در ادبیات فارسی کرده و میدان وسیعی برای جولان فکر دیگران تهیه نموده حتی سعدی و حافظ در نشأت ذره ناپایداری دنیا غنیمت شمرده دم و می‌پرستی اشعاری سروده‌اند که تقلید مستقیم از افکار خیام است ولی هیچ کدام نتوانسته‌اند در این قسمت به رتبه خیام برسند.^۱ و به دنبال همین مقوله می‌نویسد:

« حافظ و مولوی و بعضی از شعرای متفکر دیگر گرچه این شورش و رشادت فکر خیام را حس کرده‌اند و گاهی شالتاق آورده‌اند ولی به قدری مطالب خودشان را زیر جملات و تشبیهات و کنایات اغراق آمیز پوشیده‌اند که ممکن است آن را صدگونه تعبیر و تفسیر کرد مخصوصاً حافظ که خیلی از افکار خیام الهام شده و تشبیهات او را گرفته است و می‌توان گفت او یکی از بهترین و متفکرترین پیروان خیام است. اگرچه حافظ خیلی بیشتر از خیام رؤیا و قوهٔ تصوّر و الهام شاعرانه داشته که مربوط به شهوت تند او می‌باشد ولی افکار او به پای فلسفهٔ منطقی خیام نمی‌رسد»^۱.

به منظور آگاه ساختن کتاب دوستان به اسلوب پژوهش و بیان سالم و نگارش روان و گریختن از آشفته‌گویی و لغت تراشی و ذّله کردن خواننده با اباطیلی که یک جو به فهم خواننده نمی‌افزاید جزیی از مقدمه مبسوط شادروان صادق هدایت بر ترانه‌های خیام را نقل کردم. آن شادروان نقدی هم به رمان عاشقانهٔ ویس و رامین سرودهٔ فخرالدین اسعد گرگانی نوشته است که شکوه و فخامتش را اهل تمیز ستوده‌اند.

نقشی از حافظ



کتاب فروشی ابن سینا در سال ۱۳۳۶ شمسی کتاب « نقشی از حافظ » نوشته مرحوم علی دشتی را منتشر کرد. این کتاب به شیوهٔ رمانتیک که لفاظی و سرخاب سفید آب کردن کلام با زاید نویسی‌های فراوان از مشخصات آنست نوشته شده است.

با آن که نثر مرحوم دشتی را در حیاتش غیر قابل انطباق با زمان یا به گفتهٔ مرحوم احسان طبری نثری مهووع نامیدند^۱ خوشگلی زاید الوصف و بلاغت کلام کمی‌ها و کاستی‌هایش را پنهان می‌کرد و خواننده آن کمی‌ها و کاستی‌ها را که نمی‌دید هیچ لذت هم می‌برد چون به گفتهٔ قابوس‌نامه « یک هنر باشد که صدهزار عیب را بپوشاند ».

سخن سنجان در بررسی یک نوشته لفاظی و زاید نویسی و بزک کردن نثر را نمی‌پسندند و هم‌شان بر این است که اگر تکه‌ای از نوشته‌ای را بردارند در کیفیت

۱ - با مزه این که مرحوم احسان طبری نه شعر خوب می‌گفت و نه نثر خوب می‌نوشت.

آن نوشته دگرگونی پیدا می‌شود یا نه .

در نقشی از حافظ لفاظی و عبارت پردازی و عروسک سازی کلام و زایدنویسی از اندازه بیرون است و حذف جمله‌ها و صفحه‌ها سبب دگرگونی مطلب نمی‌گردد و ۳۲۳ صفحه این کتاب را در صد صفحه نوشتن به بیان مقصود صدمه نمی‌زند اما چرا با این زایدنویسی دل انگیز است ؟ جهت همواری نثر و بلاغت بیان و آسان نشستن مطلب در ذهن خواننده است برخلاف نثر بی‌قواره و آغشته به تعبیرات فرنگی و زایدنویسی و لغت تراشی جاری که با چند بار خواندن در ذهن نمی‌نشیند و ذهن آن را قی می‌کند .

محض نمونه از نثر رمانتیک نقشی از حافظ مختصری نقل می‌کنم : « یک قطعه موسیقی شما را به وجد می‌آورد بدون آن که لازم باشد از فن موسیقی آگاه باشید تا بتوانید علت تأثیر آن را بیان کنید . چشم انداز زیبایی حالات خاصی را در شما بیدار می‌کند بدون این که بتوانید سرّ آن را و ارتباطی که آن منظره با تخیلات مبهم در شما دارد تعلیل و تفسیر کنید . خوبی و زیبایی به هر صورت و شکلی که جلوه کند جان را از وجد و ستایش لبریز می‌کند مثل این است که ضرورت اجتناب

ناپذیری ما را به گفتن آنچه در درون داریم می‌کشاند من اگر راجع به حافظ چیزی می‌نگارم از این ضرورت روحی سرچشمه می‌گیرد... الخ^۱

این مختصر را از آغاز کتاب «نقشی از حافظ» نمونه آوردم تا خوانندگان به کیفیت کتاب آگاه بشوند چون خواننده به هر اندازه هم از این مسایل فاصله داشته باشد اگر از نوشته بهره بخواهد بی‌ربط نویسی را به عیان می‌بیند.

در این کتاب مرحوم علی دشتی از یکسو گفته‌ای پرمعنی از آناتول فرانس را به این صورت نوشته: «آناتول فرانس ادبیات را جز شیوه بیان چیزی نمی‌دید او معتقد است زیر آسمان کبود مضمون و مفهوم تازه‌ای نیست یا لااقل زیاد نیست و آنچه تازه است قالب است»^۲.

و از سوی دیگر به هنر بیان و قالب بی‌اعتنا می‌ماند و اقتباس و استقبال این شاعر از آن شاعر یا به عبارتی ذوق‌گدایی کردن شاعران را از هم مطرح می‌کند و برای غزل‌های حافظ مظلوم نسب نامه یافته و به گفته شیخ سعدی شعرش را در دیوان انوری می‌یابد.

۱ - نقشی از حافظ چاپ اول صفحه ۷

۲ - نقشی از حافظ همان چاپ صفحه ۵۵

به خاطر حاصل معیوب این دست نوشته‌ها آن هم به قلم آدمی پرآوازه که تقلید چشم بسته از کتابش را در پی آورد و حافظ شناسی و حافظ شناس محترم مولود فسقلی آنست به سراغ این کتاب بی ربط رفتم «نقشی از حافظ» پژوهش مهممل و بی اعتباری را رایج کرد و بذر معیوبی را که مرحوم علی دشتی افشاند آقایان معروف به حافظ شناس محترم خرمن کردند. خلاصه کلام «نقشی از حافظ» ادّعا نامه ایست علیه حافظ و تحقیر او که به غلط تعظیم حافظ دانسته اند.

در این کتاب دو جا حرف حسابی چاپ شده، یکجا گفته آناتول فرانس که ذکرش گذشت و جای دیگر اعتراض به ناشران کتاب به این مضمون:

«چون همه چیز کسب و تجارت شده رفته رفته شعر حافظ و خیام و مولانا هم وسیله کسب مشتری گردیده است و برای جلب مشتری حافظ و مولانا و خیام را به شکلی عامه پسند در می آورند و راه را در این یافته اند که کتاب این بزرگواران اندیشه را به تصاویر گوناگون و مینیاتورهای بی معنی بزک کنند»^۱.

دلبستگی مرحوم علی دشتی به غزل‌های حافظ به

احتمالی مقرون به صداقت نبوده چون به گفته مرحوم اکبردانا سرشت مرحوم علی دشتی غزل‌های مولانا در دیوان شمس را با مرتبه‌ای رفیع فاخرتر از غزل‌های دیگران می‌دانست و غالباً می‌گفت غزل‌های شمس دیوانه‌ام کرده. قلم زنی‌های مرحوم علی دشتی در دیوان چند شاعر به جز «سیری در دیوان شمس» نوعی دهن کجی توام با رندی و شاطریست اما ستایشش از دیوان شمس با صداقت عجین است و دیوان کبیر و بی بدیل شمس را به شایستگی ستوده.

مختصر به تقلید از نوشته مرحوم علی دشتی منهای نثر خوش قواره‌اش قلم به دستانی فاقد قریحه نویسنده‌گی با پزهای رمانتیک و مقدمه‌ها و فهرست‌های دراز و نسب نامه‌نویسی برای غزل‌ها با اصطلاح تراشی و معنی سازی من در آوردی و مطالبی بی‌مأخذ و داوری‌هایی شُل و انشایی از جنس پست حافظی را که محصول ذهنشان است نه حافظی را که روزگاری در شیراز می‌زیسته به تماشا گذاشتند نوشته مرحوم علی دشتی با هزار عیب شرعی و عرفی به پندار آلوده نیست اما مقلدانش پندار و خیال را چاشنی نوشته‌هایشان کردند و آن ناشورنامل‌ها را به ناشر سپردند.

ذهن و زبان حافظ



چاپ اول کتابی مقابلم است با نام **ذهن و زبان حافظ** که روی جلدش پیکره‌ایست از حافظ به شکل یک گربه وحشی با دستاری و جامه‌ای و اِزاری سفید و ردایی زیتونی و پای افزاری سیاه سُبحه در دست به چیزی نگاه می‌کند در داخل جلد کتاب نوشته شده «تصویر روی جلد تمثال حافظ از نسخهٔ قرن دهم هجری کتابخانهٔ کابل» قرن دهم کجا و عصر حافظ کجا؟ از حافظ تمثالی موجود نیست که تمثالش را از گربهٔ وحشی مانند سازی بکنند.

نویسندهٔ محترم این کتاب که از حافظ شناسان محترم است دو کتاب دیگر هم با نامهای «**حافظ نامه**» و «**چارده روایت**» نوشته است که هر سه تا را به این منظور بررسی می‌کنیم که خوانندگان به صحت ادعایی که قبلاً کردیم و نوشتیم حاصل بیهوده جویی‌های ناشیانهٔ حافظ شناسان محترم مفتضح کردن حافظ و فاتحهٔ بنی‌الحمد خواندن بر گورش است آگاه بگردند.

از «**ذهن و زبان حافظ**» شروع می‌کنیم و قسمتی از

مقدمه کتاب را می آوریم در مقدمه نوشته اند :

« بنام آن که هستی نام از او یافت فصول این کتاب از روی و به آرزوی همدلی با حافظ نوشته شده است . ادعای هم سخنی با حافظ ادعایی گزاف است ولی آرزو یا احساس همدلی با او اگر احساس کاذب نباشد آرزوی محال نیست چون حافظ حافظه ماست و در ذهن و زبان همه فارسی زبانان تا همیشه ای که زبان و فرهنگ اسلامی ایران پایدار است حضور دارد ؛ آری حافظ شاعر به معنای نظم آرای قافیه سنج که در طول تاریخ ادبیات دیرساله ایران نمونه های فراوان دارد نیست حافظ حکیمی متفکر و تفکر انگیز است فرزانه ایست دارای اندیشه های عمیق حکمی و عرفانی و احساس ها و عواطف ژرف انسانی بهترین حرف حکمت قوم ما در شعر و با شعر بیان شده است و شعر حافظ هم بیت الغزل معرفت است سعدی هم صرفاً شاعری نظم آرا نیست بلکه اهل علم و اخلاق و حکمت است شعر او اوج و عصاره حکمت عملی نیاکان و شعر حافظ اوج اعلای حکمت باری هفت فصل این کتاب هر یک در حدود خود مستقل ولی با دیگری مرتبط است بلا تشبیه مانند ابیات غزل های حافظ ^۱ »

این مختصر را از مقدمه کتاب « ذهن و زبان حافظ » آوردم تا خوانندگان رمانتیک بازی و زایدنویسی را که متداول شده ببینند و نشر علیل آن را با جمله سازی های من درآوردی نشان داده باشم چرا کتاب را « ذهن و زبان حافظ » نامیده اند، کو زبان حافظ کو ذهن حافظ ؟ در این کتاب نه از ذهن حافظ اثریست و نه از زبان حافظ خبری نشر کله پا و عبارت های مضطرب و بیان لنگ به کنار جمله های بی ربط چرا ؟ « ادبیات دیرساله » یعنی چه ؟ « تا همیشه ای که » یعنی چه و در جای دیگر « درخت معرفت آموز گناه » یعنی چه ؟

نویسنده این کتاب به آن حد در بند مهملات و اوهام گرفتار است که گویی سالها تنگ بغل حافظ نشسته است چون زیر عنوان « میل به گناه » صورت حال حافظ را اینطور نوشته : « حافظ با آنکه هنرمند و اندیشه ور ژرف کاریست زندگانی ساده داشته نه حرص مال و منالی نه حب جاه و مقامی نه رند گوشه گیر بوده است و نه صدرنشین نه غرق در ناز و نعمت و نه گرفتار فقر و محنت در گذران معیشت طبعی آسان گیر و خرسند و خشنود داشته است . بی آنکه اهل دنیا باشد دنیا و خوشی های دنیوی را مغتنم شمرده است هم اهل

اخلاق و هم اهل دیانت بوده است ولی بیشتر اصول را رعایت می کرده و درون را می دیده است حافظ نمونه اعتدال روح است آزاده ایست کامکار و کام یافته که جسم و روحش و دنیا و آخرتش لفظ و معنایش و ذهنش با هم سر جنگ دارند سهل است در انس و آشتی بسر می بزند اگر اهل زهد نیست درست به این خاطر است که می داند زهد حتی زهد بدون افراط و اسراف دست نمی دهد این با اصل تعادل و اقتصاد و اعتدال او جور در نمی آید و در عین آن که از زهد و ریاضت بیگانه است با قناعت و مناعت آشناست تنها حرفی که دارد حرص رازهای هستی است کلید رازگشا و زاهد پیشگی تا چله نشینی با سرسپردن به آداب سیر و سلوک ; محنت ظاهری با دل سپردن به تحصیل علم و ادب نمی جوید^۱ .

دو طلبه هم حجره و هم کاسه قادر نیستند صورت حال هم را به این صورت که این حافظ شناس بی در اختیار داشتن مأخذ و مدرک از مردی که در ۷۹۱ هجری زمانش بسر رسیده بنویسند . اگر مدعی می شدند در عالم قرب و خلسه هم نشین حافظ بوده اند و با هیجان

دماغ و شوریدگی درویشان صورت حالش را نوشته‌اند ادعایی مسبوق به سابقه بود.

فصلی را به عنوان «اسلوب هنری حافظ و قرآن» نوشته‌اند که از دیدگاه فقها منع شرعی دارد و آن بهتر که از آن بگذریم.

در این فصل حافظ شناس محترم از تفسیر مجمع البیان و آلائقان شیوطی و دیدگاههای طه حسین و مونتگری وات و دیگران نمونه‌هایی آورده.

دَدَم وای !! هم صمد پرست، هم صنم پرست هم قرآن پرست هم پندار پرست از یکسو بانک و فریاد مسلمانی بر می‌آورند و از سوی دیگر در معصیت افتاده در اضغاث و احلام غوطه می‌زنند. مگر این نمی‌دانند که قرآن اوهام و احلام را پلید می‌داند و اشتغالات بی‌بهره و بخیه به آب دوغ زدن را معصیت !!؟

در فصلی زیر نام «میل به گناه» برای حافظ سه نوع شراب یافته‌اند و در این باره نوشته‌اند:

«این حرف را بارها پژوهندگان حافظ گفته‌اند که دو باده در حافظ داریم؛ انگوری و عرفانی یا دو معشوق در دیوان حافظ مطرح و مخاطب است؛ زمینی آسمانی، آسمانی عرفانی، نگارنده به نوع سوم از می و معشوق

در حافظ قائل است و بر آنست که بیشترین اشعار حافظ در زمینه سوم است و آن همانا می و معشوق مثالی یا کنایی است^۱ .

می و معشوق مثالی یا کنایی چه صیغه ایست؟ چرا این نویافته را به تماشا نگذاشته اند اگر می و معشوق مثالی یا کنایی از عالم کشف و شهود به ایشان الهام شده چرا شاد و سبک بال از وصال با این فوز اکبر محشر بپا نکردند و خروش شادی سر ندادند؟ اما اینکه نوشته اند «پژوهندگان حافظ گفته اند» چرا بی لطفی کردند و پندارپاشان را پژوهندگان نامیده اند و نام یکی از آنان را که این و تلب بیشتری دارد نبرده اند؟

و باز زیر عنوان «عشق و معشوق مثالی» در فصل «میل به گناه» نوشته اند:

«این نوع عشق و معشوق در اکثریت غزل های عاشقانه حافظ حضور دارد؛ در این نوع شعر که صورتاً تفاوتی با شعرهای عاشقانه جنسی و عرفانی ندارد اگر باریک شویم بر می آید که معشوق چندان که باید جاذبه جمال و غنچ و دلال حتی حضور و وضوح ندارد در این عاشقانه ها معشوق یا غایب است یا بدون چشم و ابرو

است فاقد جسمانیت و فحوای جنسی است و حتی فاقد جنس است و غالباً نمی‌توان فهمید مذکر است یا مؤنث و در بیشتر موارد معشوق شاعر نیست بلکه ممدوح است و در این موارد هم معلوم نیست ممدوح دنیوی درباری یا مردی محترم از پیران طریقت دلیل صحت این مدعا که بسیاری از غزل‌های عاشقانه حافظ مدیحه است و ممدوح جای معشوق را غصب کرده است همین بس که غالباً در بیت تخلّص این گونه غزل‌ها بنام ممدوح که فی‌المثل شاه شجاع یا حاجی قوام و دیگرانست تصریح شده هر چند از مبحث اصلی خودم دور افتادیم ولی بد نیست یادآور شویم که غزلیات عاشقانه زیر که مطلع‌شان را می‌نگارم مدح قلتشن دیوانی است^۱ .

آدمی که طهارت نیت ندارد و غرضش نام در کردن و سوداگریست از یکسو حافظ را عارفی ربانی و واجب التعظیم می‌داند و دیوانش را العیاذبالله همتای کتب آسمانی فرض کرده بلا تشبیه بکار برده و از سوی دیگر نوشته بسیاری از غزل‌های حافظ مدیحه است و ممدوح قلتشن دیوانی است آگاهی از اینکه بسیاری از غزل‌های حافظ مدح قلتشن دیوان‌هاست کرامتی برای حافظ باقی

نمی‌گذارد و آن‌گاه چه فرقی است میان حافظ شیرازی و قائلانی شیرازی اگر قائلانی مدّاح حاج میرزا آقاسی بوده حافظ هم مدّاح حاج قوام است این مدّاحی به آن مدّاحی بدر. خوانندگان این کتابچه با نقل مختصری که از فصل‌های کتاب «ذهن و زبان حافظ» کردم می‌بینند که با چه روئیه زشت یکی از معززترین شاعران ایران را که طبعی کریم داشت پست نهاد دانسته‌اند.

حاصل این بیهوده جویی‌ها چیست و نوشته‌های این چنینی چه مساعدتی به بالا بردن معرفت کتاب دوست‌ها دارد. چرا اذهان را از واقعیت‌های تاریخی پر نمی‌کنند و در بیداری اذهان نمی‌کوشند چرا سنگ شیطان را از دامن‌شان نمی‌ریزند و به مداوای نثر مریض رایج نمی‌کوشند و نثر بابا نه‌نه‌دار فارسی را رواج نمی‌دهند و به لغت تراشان که به گفته شادروان صادق هدایت «از خشتک شان لغت در می‌آورند» ناسزا نمی‌گویند و به تبعیت از قرآن مجید به ایجاز کلام راغب نمی‌شوند و از پندارپاشی و بیهوده‌جویی پرهیز نمی‌کنند و پندارپاشی را معصیت نمی‌دانند و از بُزهای رمانتیک و پژوهش بی‌اعتبار و مهمل مرحوم علی دشتی تقلید و تبعیت می‌کنند. چرا از اندرزهای قرآن مجید بهره نبرده و از بیهوده‌جویی دست بر نمی‌دارند.

حافظ نامه



نویسنده « ذهن و زبان حافظ » آقای است با سیمایی نجیب فاضل و زبان دان که خیلی سرش می شه خاصه از معارف اسلامی و بنا به مشهور از دیگر حافظ شناسان و حافظ پژوهان محترم سر دارد و پیش ناشران کتاب هم کوزه اش خیلی آب بر می داره کتاب دیگری دارد بنام « حافظ نامه » که توضیح لغت های غزل های حافظ است به گونه ای معقول و از آن رو که لغت های ساده و همه کس بدان را توضیح نداده و بر آنها شرح و تفسیر ننوشته و به سراغ پیچیده ها رفته و لغات را به همان قصد که شاعر به کار گرفته توضیح داده ؛ نوشته ایست پرفایده این کتاب منهای ۷۵ صفحه مقدمه از خوب هاست و دانسته نیست به چه علت شیطان تو پوست این نویسنده فاضل افتاده و گرفتار هوس بی مزه حافظ شناسی و حافظ پژوهی گردیده و در ۷۵ صفحه به کوتاهی حواس گرفتار آمده است و دیوان حافظ را قرارگاه فضیحت ساخته .

از محسنات دیگر این کتاب ذکر مأخذ است و شواهد و

رعایت امانت در حد وسواس و بهره‌گیری از یک عالم کتاب که شمردنشان آسان نیست کتاب خوبست و اعتراض بنده بنا به حقی که یک کتاب خوان و کتاب جمع کن دارد به مقدمهٔ این کتابست: اگر این حافظ شناس محترم غزل‌های حافظ را بی‌فضیلت می‌داند و برای به کرسی نشاندن مدعایش این مقدمه را نوشته ایرادی برایشان نیست اما ایشان خود را از صحابهٔ خاص حافظ می‌داند و بیشتر از دیگر حافظ شناسان محترم با گل و گردن حافظ ور می‌روند و به اصطلاح با مزهٔ مرحوم ناصرالدین شاه خود را از «نوکران بامعنی» حافظ می‌داند این چه سریست که این نوکر بامعنی حافظ خادم بامعنی خیال گردید.

در مقدمه می‌نویسد:

«آن میزان که حافظ از شعر پیشینیان خود متأثر شده است کمتر شاعری به پای او می‌رسد اخذ و اقتباس او از لفظ و معنای شعرای پیشین چندان وسیع و عمیق است که اگر از آن به مصادره و غارت تعبیر بکنیم با آنکه تعبیری نامحترمانه است ولی ناحق و نامنصفانه نیست^۱». ظاهر قضیه اینست که نویسندهٔ کتاب جز ننگ

بستن به حافظ خواستی ندارد که غارت‌گر شعرا
نامیده‌اش اما مسلماً باطن امر جز اینست و به اصطلاح
معروف المَعْنَا فی بطن شاعر .

و باز در جایی از همین مقدمه نوشته :

« حافظ از هر شاعری حتی بیش از سعدی از پیشینیان
خود بهره برده و اخذ و اقتباس کرده است این نکته
در تاریخ ادبی نیز مسلم است که کمال‌الدین اصفهانی (متوفای ۶۳۵ ق) مشهور به خَلَّاق المَعْنَى که از
مفلق‌ترین و موشکاف‌ترین و مضمون‌پردازترین
شاعران ایرانست استاد حافظ در شیوه سخن‌سرایی
است پس از او هنر سعدی نیز تأثیر مشابهی بر شعر
حافظ داشته است و پس از او خواجه سومین مقتدای
حافظ در غزلسرایی شمرده شد^۱ . در این جا حافظ
شناس محترم گاف فرمودند چون گوش از شنیدن اینکه
مقتدای حافظ کمال‌الدین اصفهانی و خواجه است
می‌رمد .

و باز در بحثی با عنوان « تأثیر پیشینیان بر حافظ » از
موضوع جدا شده تاریخ ادبیات نوشته و از هفده شاعر
که به باور ایشان حافظ را آبدستن کرده‌اند نام می‌برد و

تاریخ تولد وفات و شرح حال شان را به همان صورت که آقای دکتر ذبیح اله صفا در تاریخ ادبیات نوشته نقل کرده و حافظ شیرازی را که جامه آقایی بر او پوشانده اند و لسان الغیب می نامندش لسان این هفده نفر دانسته در این باره می نویسد:

« شاعرانی که تأثیر آنها به دلیل شواهد موجود و محرز و معتنابه بوده و در این کتاب مطرح شده اند به ترتیب تاریخ سنوی عبارتند از: سنایی، انوری، خاقانی، ظهیر فاریابی، نظامی، عطار کمال الدین، اسماعیل اصفهانی، عراقی، سعدی، نزاری قهستانی، امیر خسرو دهلوی، اوحدی مراغه ای، خواجه عبید زاکانی، ناصر بخارایی، سلمان ساوجی، کمال خجندی^۱ .

حافظ شناس محترم نوشته اند « شاعرانی که تأثیر آنها به دلیل شواهد موجود و محرز »

چرا از شواهد موجود حتی از یکی نام نبرده اند . به باور این حافظ شناس محترم حافظ شیرازی از هفده شاعر از چهار گوشه ایران آستن شده و در سال ۱۳۶۷ شمسی که سال حافظ نامیده اند با پا در میانی قابله های عاقله فاضله ای از جمعیت حافظ شناسان و حافظ پژوهان

محترم وضع حمل کرده ...!!

۴۳ صفحه از مقدمه کتاب « حافظ نامه » صورت حال شعرایی است که حافظ را آبستن کرده‌اند به نازم تحمل حافظ را، سنگ زیرین آسیا این تحمل را ندارد!!
به حکم انصاف حافظ نامه منهای هفتاد و پنج صفحه مقدمه کتابیست محکم و خوب.

دوستانی که این کتابچه را خواندند با تحسین فراوان آنرا ستودند اما گفتند حیف که حافظ شناسان محترم صاحب نفوذند و مانع چاپ آن می‌شوند گفتم گوشم بدهکار این حرف‌های ناوارد نیست این حرف‌ها یکی از هزار جور شایعاتی است که منتشر نشده خلافتش را می‌بینم و مانعی برای چاپ کتابچه نمی‌بینم.

چارده روایت



این حافظ شناس و حافظ پژوه محترم کتاب دیگری دارد بنام «چارده روایت» که بازگشتی است به کتاب «ذهن و زبان حافظ» با مباحثی که پیوستگی به هنر و شعر حافظ ندارد و سرپای بی مأخذ است.

جلّ الخالق!! حافظ شناس محترم در «حافظ نامه» منهای مقدمه کوششی مفید کرده و فهم غزل‌های دشوار حافظ را آسان نموده اما «در ذهن و زبان حافظ» و «چارده روایت» به عبث پای در جای پای مرحوم علی دشتی نهاده به پزهای رمانتیکی متوسل شده است. فهرست کتاب «چارده روایت» را می‌نویسم تا خوانندگان کتاب را بشناسند اینست فهرست آن کتاب:

«مقدمه»

«چارده روایت»

«شرح یک بیت دشوار»

«اندیشه‌های ملامتی حافظ»

«نظری به طنز حافظ»

«حق سعدی به گردن حافظ»

از صفحه ۱۰ تا صفحه ۱۷ مقدمه کتاب «چارده روایت» است با اسلوب رمانتیک بی جان و جذبه، پس از مقدمه مطلب با کرشمه و ناز پایان می یابد و پندارپاشی را با «وجوه امتیاز و عظمت حافظ» آغاز می کند و با بی احترامی به حافظ پایان می دهد.

زیر عنوان «وجوه امتیاز و عظمت حافظ» می نویسد: «دوستان می گفتند اصلاً این پر توجه کردن به حافظ ناحق و نابجاست چه خواجه و سلمان و کمال خجندی و چندی دیگر در غزلسرایی هم طراز حافظند منتها به آنها توجه نشده و سلمان شناسی و کمال شناسی و نیفتاده و همه در میدان حافظ شناسی گوی توفیق و کرامت در میان افکنده اند در پاسخ شان گفتم البته این شعرایی که نام بردید دیگران هم نام بردند و در شعر خود برای خود پایگاهی دارند ولی لابد سِری در حافظ هست که درخشیده و آنها را تحت الشعاع قرار داده است من قبول دارم که سخن خواجه و سلمان و استادشان کمال الدین اسماعیل در ایهام و مضمون آفرینی و ظرافت های لفظی و معنوی هیچ دست کمی از حافظ ندارند.»^۱

از آدمی فاضل با آگاهی‌های فراوان بعید است خواجه و سلمان ساوجی و کمال الدین اسماعیل را همتای حافظ بدانند این چه قسم حافظ دوستی است که حافظ را با بی‌رحمی مفتضح می‌کنند و غارتگر شعرا می‌نامند. عالم غربی است از سویی دانشی بنام حافظ‌شناسی و حافظ‌پژوهی می‌سازند و لی‌لی به لالای حافظ می‌گذارند و لسان الغیب و عبدصالح و ودیعه ملّی و کوکب هدایت و عرش آشیان می‌نامند و از سویی دیگر با شنبلی بازی صاف صاف هتک حرمت از او می‌کنند وقتی طهارت نیت در کار نباشد کار از این قرار خواهد شد و به اصطلاح دولابی‌های قدیم «جهوده هر چه تو توبره خودشه به خیالش تو توبره همه هس» بعد از «وجوه امتیاز و عظمت حافظ» چارده روایت را با بهره‌گیری از «حافظ شیرین سخن» نوشته مرحوم دکتر محمد معین پیش می‌کشد که منظورشان اثبات معارف حافظ از قرآنست بی ذکر مأخذ می‌نویسد:

«به عبارت دیگر می‌توان گفت که حافظ / ۱۱۰۰ اختلاف قرائت قرآنی را از بر داشته است و نسبت به آنها چنان احاطه و استحضار ذهن داشته که در هر مورد وجوه مختلف آن را به استناد بعضی راویان چهارده

گانه به چهارده روایت بیان می کرده ^۱»

خداخیر داده‌ها بی‌واهمه دامن دامن دروغ نقل می‌کنند از کدام مأخذ نقل می‌کنند که حافظ / ۱۱۰۰ مورد اختلاف قرائت قرآن را از بر داشته ؟ چرا ذکر مأخذ نمی‌کنند از احاطه و استحضار ذهن حافظ از کلام اله از چه مأخذی آگاهی یافته‌اند ؟

قبلاً دربارهٔ دین‌داری حافظ نوشتیم که حافظ از رجال حدیث و اخبار نیست که تلاش بکنیم . از مبانی اعتقادی او آگاه بشویم این دربارهٔ دیگران هم از قبیل حافظ صادق است به اضافهٔ اینکه تفحص در این مسائل در صلاحیت علمای بلندپایهٔ دینی است نه در صلاحیت حافظ شناسان محترم که به قصد پُرورق کردن کتاب و بالا بردن قیمت آن مباحثی را به میان می‌کشند که مورد ندارد .

از حافظ فیلسوف هم ساخته آن هم به صورت قطع و یقین در این باره نوشته :

« آیا حافظ از نظر فلسفه و تاریخ فلسفه شأن و اهمیتی دارد؟ پاسخ سؤال بطور قطع مثبت است البته بعضی‌ها ساده‌گیرانه مقام با اهمیت فلسفی شعر حافظ را به بعضی از اصطلاحات فلسفی کلامی دیوان نظیر دور و

تسلسل و جوهر و فرد و کسب و اختیار مستند و منحصر می‌کنند و حال آنکه اندیشه فلسفی حافظ در شعر او به زبان شاعرانه و بدون اصطلاحات فنی فلسفی بیان شده است^۱»

شادروان صادق هدایت از بس گفت این ادبیات ادبیات عصر ما نیست زبانش مو در آورد اگر این ادبیات ادبیات عصر ما بود نه «ذهن و زبان حافظ» نوشته می‌شد و نه مقدمه «حافظ نامه» و نه «چارده روایت» و نه ملقب کردن حافظ مظلوم به مصادره‌چی و غارتگر شعرا، سبب چیست که از تعداد بی‌شمار شعرای ایران منحصرأ حافظ را مصادره‌چی و غارتگر شعرا نامیده‌اند؟^۲ هفده شاعری را که نوشته‌اند حافظ مصادره و غارت کرده چه داشتند که حافظ نداشته باشد و غارت‌شان بکند حافظ اندیشه‌شان را غارت کرده، بیان‌شان را غارت کرده هنرشان را غارت کرده؟ غارت‌گر سزاوار لعن و نفرین است پس چرا حافظ شناسان و حافظ پژوهان محترم مدح و ثنای حافظ مصادره‌چی و غارتگر را می‌کنند؟

۱ - چارده روایت صفحه ۸

۲ - علاوه بر حافظ سعدی را هم غارتگر شعرا دانسته و نوشته «حافظ از هر شاعری حتی بیش از سعدی از پیشینیان خود بهره برده و اخذ و اقتباس کرده»

حرف ما این است که چرا اشعار غارت شده را همچون اشعار غارت‌گر دوست ندارند و چرا برای غارت‌گر آرامگاه می‌سازند و برای بعضی از این غارت‌شده‌ها نمی‌سازند.

مردکی با جیب و بغل خالی در کوچه‌ای داد و فریاد راه انداخته که جیب‌بُر جیبم را زد مردک تو که جیب و بغلت خالی بود جیب بر چیزی نمی‌یافت که بزند !!

حافظ شاعر بیان و اندیشه و وسعت قریحه و زیباگویی و هنرمندی است و عظمتش در این است که ریسمان پیچ شده در عروض و قافیه اشعاری سروده که جز خودش دیگری قادر به سرودن‌شان نبود اگر حافظ در حدّ جلال‌الدّین محمّد مولوی گره‌ای از گره‌های این ریسمان را شل کرده بود عظمت هنر و زیباگوئیش به دفعات بیشتر از این می‌شد که هست از عجایب و غرایب یکی همین عروض و قافیه است چون برای ذوق آدمی قاعده و قانون وضع کردن زندانی کردن ذوق است و به این می‌ماند که برای حس ذائقه قاعده و قانون بتراشند که مزهٔ غذا را بفهمیم. وزن، شعر یک چیز است این قافیه چه جفنگی است؟ عرب‌ها برای حروف الفبا مخرج‌های خاصی دارند که در تکلم محسوس است ما

که این مخرج‌ها را نداریم چه می‌شود اگر (غ) را با (ق) قافیه کنیم؟

مرحوم علی دشتی شعر مرحوم نیما یوشیج را به زشت‌ترین وجه به سخره گرفت و نوشت محال است ایرانیان این قبیل سروده‌ها را بپسندند.

غیرقابل انکار است که فعلاً شعر احمد شاملو و اخوان ثالث و سهراب سپهری و فروغ فرخ‌زاد و دیگر هم سلیقه‌های آنان را از شعر سعدی و حافظ بیشتر می‌خرند. قبول ندارید از کتاب فروش‌ها پرسید.

باری گذشته از ادبیات عهد بوق که بلایی شده برای مطبوعات ما بلای دیگری هم مثل دوال پا به مطبوعات چسبیده این بلا جدا ماندن از اشتغال در یک امر به خصوص است و نخود هر آشی شدن.

ملاهای ما شیوهٔ مرضیه‌ای داشتند و دارند که جز در دایرهٔ معلومات خود چیزی نمی‌نوشتند و نمی‌نویسند چرا این شیوهٔ مرضیه را قلم به دستان بوسیدند و کنار گذاشتند و در انواع مباحث از قرآن و حدیث و اخبار و ادبیات و هنر و تاریخ و فلسفه و دایرهٔ المعارف و ترجمه از مباحث مختلف کتاب بیرون می‌دهند.

بازگردیم به تجارت بانام‌بلند حافظ و نتیجهٔ آن چه نوشتیم

اولاً حاصل دانش سازی که به نیت کاسبی و نام در کردن باشد جز اینها نتواند بود که نوشتیم و به صورتی عریان دیدیم که حافظ را مصادره چی و غارتگر هفده شاعر کردند و با مفتضح کردنش بر گورش هم فاتحه بی الحمد خواندند.

مرده شو بیرد دانشی را که بنایش بر اوهام و خیالات و بی مأخذ نویسی و پرگویی باشد. به تبعیت از قدما با یاد صورت حال یک شاعر از تولد و مرگ و کمیت و کیفیت اشعار و تصحیح دیوانها به مراتب ارزنده تر از این نیست که بی بهره از دانستنی های لازم در زمینه سخن سنجی و نقادی ناشیانه تقلید بکنند و کتاب های بی خاصیت با تار و پودی از هذیان و مالیخولیا به کتاب خوانها عرضه بکنند که نه بدرد دنیای شان بخورد و نه بدرد آخرت شان. از کوشش های تقلیدی حافظ شناسان محترم پی جویی تأثیر پیشینیان بر حافظ است. از این پی جویی های باطل چه ثمری نصیب خواننده می شود و چه موجبی باعث این پی جویی هاست، گرفتیم که ثابت شد حافظ مظلوم از فلان شاعر دریافت هایی داشته و ذوق گدایی کرده در این اثبات چه سودیست و چه دردی را دوا می کند و این قال و مقال چرا؟ در این

بیهوده جویی‌ها هم که محصول ادبیات عهد بوق است
 چون ناآگاهانه تقلّا می‌کنند بیهوده جویی‌های‌شان هم
 مضحک و نقض غرض است. دفتر را با نیایشی گران
 مایه از شیعیان تمام می‌کنم اینست آن نیایش گران‌مایه :
 « اَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ »
 یعنی بارالها به تو پناه می‌برم از دانشی که در آن سودی
 نیست.

پایان

عید زاکانی

لطیفه پرداز و طنزآور بزرگ ایران

با آثاری
از

- دکتر پرویز ناتل خانلری ● عباس اقبال آشتیانی
- دکتر ذبیح الله صفا ● دکتر نصرالله پورجوادی
- دکتر علی اصغر حلبی ● دکتر غلامحسین یوسفی
- سعید نفیسی ● دکتر عبدالحسین نوایی
- ادوارد براون ● رشید یاسمی
- دکتر عبدالحسین زرین کوب ● محمد عاصمی
- دکتر خسرو وارسته ● پل اسپراکمن
- مهدی سیدی ● بهروز صاحب اختیاری
- پرویز اتابکی

گردآوری به کوشش

بهروز صاحب اختیاری

انتشارات اشکان

۱۳۷۵

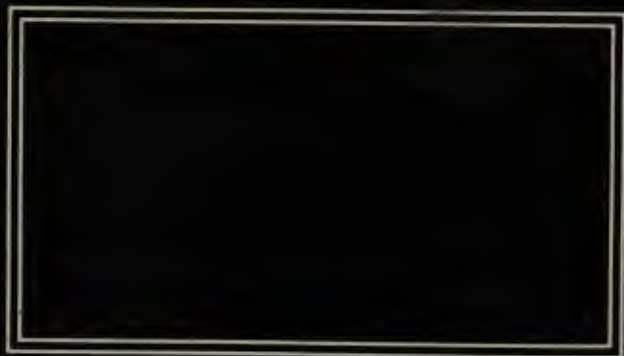
کمال الملک

هنرمند همیشه زنده

از

محمد علی فروغی، دکتر عبدالحسین نوایی، محمد گلبن،
حسنعلی وزیری، حبیب الله ابهری، دکتر مهدی فروغ،
روئین پاکباز، حکیم الملک، دکتر قاسم غنی، حسین کاشیان

گردآوری به کوشش



۳۰۰ تومان